

تاریخ تحوّل کلیّات خمس:

ارسطو، فرفور یوس، فارابی، ابن سینا

مهدی عظیمی،^۱ احد فرامرز قراملکی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۳/۲۲)

چکیده

ارسطو در جایگاه‌ها به منظور تحلیل استدلال جدلی، آن را به گزاره‌ها فرومی‌کاهد و می‌گوید که هر گزاره جدلی از موضوعی تشکیل شده که «نوع» است، و از محمولی که یا «تعریف» است، یا «جنس»، (یا «فصل»)، یا «خاصه»، یا «عرض»؛ و موادّ این حمل پذیرها را مقولات ده‌گانه به دست می‌دهند. فرفور یوس در «ایساگوگه «نوع» را جایگزین «تعریف» می‌کند و «فصل» را هم آشکارا به میان می‌آورد و این پنج کلی را چونان پیش‌زمینه‌هایی ضروری و/یا سودمند برای آموزه‌های مقولات، تعریف، تقسیم، و اثبات پیش می‌نهد. فارابی حمل پذیرهای ارسطو و کلی‌های پنج‌گانه فرفور یوس را درمی‌آمیزد و به فهرست تازه‌ای دست می‌یابد. وی بر آن است که کلی‌های پنج‌گانه اجزای نهایی همه تعریف‌ها و استدلال‌ها در همه دانش‌ها هستند. ابن سینا در مدخل‌های منطقی خویش، بی‌هیچ بیش و کم، همان کلی‌های پنج‌گانه فرفور یوس را به میان می‌آورد. وی در منطق الشفاء، مهم‌ترین نمودار منطق‌نگاری نُه‌بخشی، کارکرد کلی‌های پنج‌گانه را همانی می‌داند که فرفور یوس می‌گوید. اما در نخستین و برجسته‌ترین نماینده منطق‌نگاری دُو‌بخشی، یعنی منطق الاشارات، کلی‌های پنج‌گانه را تنها به‌مثابت مدخل منطق تعریف به کار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: حمل پذیرها، کلیات خمس، ایساگوچی، مدخل، فرفور یوس

۱. نویسنده مسؤؤل: دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران/ mahdiazimi@ut.ac.ir

(این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده با عنوان دگردیسی مدخل فرفور یوس در منطق دوره

اسلامی، به راهنمایی استاد احد فرامرز قراملکی است.)

۲. استاد دانشگاه تهران.

۱. درآمد

پژوهش در زمینه تاریخ منطق دوره اسلامی یکی از کمبودهای چشم‌گیر در عرصه منطق پژوهی ایران معاصر است. نگارش تاریخ منطق این دوره سزاوار است که از بررسی روند دگرذیسی مدخل فرفوروس آغاز شود؛ چراکه آموزه اصلی این کتاب (یعنی کلی‌های پنج‌گانه) در همواره تاریخ منطق دوره اسلامی صدرنشین، کمابیش، همه منطق‌نویسندگان بوده است.

به رای ما، مدخل فرفوروس در جهان اسلام از دو سویه دگرذیسی یافته است: یکی درون‌مایه و دیگری کارکرد. بررسی روند دگرذیسی در سویه نخست را به نوشته‌های دیگر وامی‌نهیم و در این نوشتار دگرذیسی در سویه دوم را کانون بررسی خود می‌سازیم. برای فهم روند دگرذیسی در کارکرد کلی‌های پنج‌گانه چند پرسش وجود دارد که در این جستار می‌بایدمان پاسخ گفت: (۱) خاستگاه آموزه کلی‌های پنج‌گانه چیست؟ (۲) کارکرد آن نزد ارسطو و فرفوروس چه بوده است؟ (۳) آیا این آموزه و کارکرد آن در منطق دوره اسلامی، دگرذیسی یافته است؟ (۴) اگر آری، چه دگرذیسی‌هایی و چرا؟ تا دامنه سخن از مرز یک مقاله برنگذرد، پاسخ به دو پرسش واپسین را به فارابی و ابن‌سینا کران‌مند می‌سازیم.

۲. حمل‌پذیرهای ارسطو

ارسطو در فصل‌های چهارم تا نهم از دفتر یکم جایگاه‌ها آموزه‌ای را پیش می‌نهد که در دوره‌های سپسین به آموزه «حمل‌پذیرها»^۱ نام‌بردار گردید. برپایه این آموزه، موضوع هر گزاره جدلی «نوع»، و محمول آن یا «جنس» است، (یا «فصل»،) یا «تعریف»، یا «خاصه»، یا «عرض». ما درباره تعریف‌های ارسطویی هر یک از این حمل‌پذیرها و نقش و کارکرد آن‌ها به تفصیل سخن خواهیم گفت. ولی اکنون بگذارید تا نگاهی گذرا به پیشینه تاریخی این آموزه بیافکنیم.

۲.۱. پیشینه تاریخی حمل‌پذیرهای ارسطو

مارتا نیل^۲ در کتاب دگرذیسی منطق^۳ و^۴ احتمال می‌دهد که آموزه حمل‌پذیرها پیش از

1. Predicables

2. Marta Kneale

3. The Development of Logic

۴. دگرذیسی منطق کار مشترک ویلیام نیل و همسرش مارتا نیل است، ولی هم‌چنان که ویلیام نیل ←

ارسطو در آکادمی افلاطون کشف شده بوده است، «زیرا ارسطو اصطلاحات کلیدی (خاصه، عرض، جنس، نوع، و فصل) را به گونه‌ای طرح می‌کند که [گوی] پیش‌تر شناخته‌شده بوده‌اند» (33). راس^۱ در این زمینه می‌تواند داوری روشن‌تر و قطعی‌تری به دست دهد. او دربارهٔ جایگاه‌های ارسطو می‌گوید: «به نظر می‌رسد که این اثر به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: (۱) از دفتر دوم تا فصل دوم دفتر هفتم: رسالهٔ اصلی و مجموعه‌ای از *τόποι*^۲ یا مواضع بحث^۳ که تا اندازهٔ زیادی از آکادمی به وام گرفته شده است.^۴ به نظر می‌رسد که این بخش پیش‌از کشف قیاس نوشته شده است. (۲) دفتر یکم، فصول سوم تا پنجم دفتر هفتم، و دفتر هشتم: مقدمه و نتیجه‌ای که پس از کشف قیاس ولی پیش‌از نگارش *آناکاویک‌ها* نوشته شده‌اند» (54). با نگاهی گذرا به آنچه راس آن را بخش نخست جایگاه‌ها به شمار آورده است، می‌توان دید که دفترهای این بخش برپایهٔ مفاهیمی چون عرض، جنس، خاصه، و تعریف سامان یافته‌اند؛ یعنی برپایهٔ حمل‌پذیرهای چهارگانهٔ ارسطویی. اکنون اگر درون‌مایهٔ بخش نخست «تا اندازهٔ زیادی از آکادمی به وام گرفته شده است»، پس در واقع می‌توان گفت که آموزهٔ حمل‌پذیرهای ارسطو تا اندازهٔ زیادی میراث آکادمی افلاطون است.

سقراط افلاطون در سوفیست برای تعریف «ماهی‌گیر» از روش تقسیم بهره می‌گیرد که «آشکارا روش جست‌وجوی تعریف‌هاست با دو بخش کردن^۵ مفاهیم، که از عام‌ترین مفهوم آغاز می‌شود» (Kneale & Kneale, 9)، «تا این‌که موضوع با جنس اصلی و زنجیره‌ای

→ در پیش‌گفتار این کتاب می‌گوید، سه فصل نخست به‌جز نتیجه‌گیری فصل سوم بی‌هیچ‌بیش و کم کار مازتا نیل است.

1. Ross

2. *topoi*

۳. مهدی قوام صفری در برگردان خود عبارت *'commonplaces of argument'* را که به معنای «مواضع بحث» است، به «استدلال‌های عمومی» برگردانده است.

۴. راس، در پی‌نوشت، می‌گوید که ای. هامبروخ (E. Hambruch) در کتابی به نام *قواعد منطقی مدرسهٔ افلاطون در جایگاه‌های ارسطو (Logische Regeln der platonischen Schule in der aristotelischen Topik)* (Berlin, 1904) این نکته را نیک بررسیده است. نگارنده - صد افسوس - زبان آلمانی نمی‌داند و، از این‌رو، آن کتاب را خواندن نمی‌تواند. حتا اگر آلمانی می‌دانست، باز به آن دسترسی ندارد، نه در کتابخانه‌های ایران و نه در شبکهٔ جهانی. نیز دریغ می‌خورد که این کتاب به انگلیسی و عربی برگردانده نشده است.

5. dichotomy

پیاپی از فصل‌ها تعریف شود» (Guthrie, 5/125). مارتا نیل می‌نویسد: «شاعر طنزپرداز، اپیکراتس، سندی به‌دست می‌دهد که [نشان می‌دهد] این روش در آکادمی افلاطون به‌مثابت یک تمرین به‌کار می‌رفته، تا آن‌جا که به یک لطیفه تبدیل شده است» (10). گذشته از این، اسمیت^۱ می‌گوید که «پیوند تعریف با آکادمی نخستین کمابیش زبانه‌زد همگان است» (58)، و در شرح عبارتی که در آن ارسطو «تعریف» را تعریف می‌کند می‌نویسد: «این عبارت را نباید مستلزم این گرفت که «تعریف» نوآورد اصطلاح‌شناختی جایگاه‌های ارسطو است: این اصطلاح پیش‌تر در آکادمی کاربرد داشته است (Ibid). این در حالی است که «تعریف» نه تنها خود یکی از حمل‌پذیرها است، بل که اجزای آن نیز از حمل‌پذیرها به‌شمار می‌روند.

از سوی دیگر، خود ارسطو در *متافیزیک* می‌گوید که توجّه افلاطون به تعریف برخاسته از تمرکز سقراط بر تعریف امور اخلاقی بوده است: «اما سقراط مشغول مسائل اخلاقی بود و به طبیعت - در کلّ آن - نمی‌پرداخت، بلکه در جستجوی کلی (to Katholou) در آن زمینه بود؛ و نخستین کسی بود که اندیشه را بر تعاریف متمرکز ساخت. افلاطون از وی پیروی کرد و معتقد شد که تعریف مربوط به چیزهای دیگری غیر از محسوسات است، ... اکنون وی این چیزهای از نوع دیگر را مثل (ایده‌ها، idea) نامید...» (۲۴).

بنابراین، سقراط نیز از این رهگذر که سبب گرایش افلاطون به مسئله تعریف شده در پیدایش آموزه حمل‌پذیرهای ارسطو سهیم بوده است، و به نظر می‌رسد که گاتری^۲ از همین روی است که می‌گوید: «این [یعنی آموزه حمل‌پذیرها] وی [یعنی ارسطو] را نشان می‌دهد که دارد هنوز بر خطوطی به پیش می‌رود که سقراط و افلاطون تعیین کرده‌اند (6/146).

۲.۲. چيستی حمل‌پذیرهای ارسطو

اما حمل‌پذیرهای ارسطو چیست‌اند؟ ارسطو در فصل چهارم از دفتر یکم *جایگاه‌ها* به جست‌وجوی بُن‌بارها و اجزای نهایی استدلال جدلی می‌پردازد و با این آهنگ نخست استدلال را به گزاره‌ها فرومی‌کاهد و سپس بیان می‌دارد که هر گزاره یکی از چهار

1. Smith
 2. Guthrie

محمول زیر را به موضوع خود نسبت می‌دهد: «اینک از آنچه یاد شده هویدا است که برابر با بخش‌بندی کنونی ما بر روی هم چهار بُن پار رخ می‌دهد که هست شود؛ یعنی: یا «تعریف» یا «ویژگی» یا «جنس» یا «عرض» (101^b25). او در فصل پنجم به تعریف این چهار محمول کلی می‌پردازد و می‌گوید: «پس «تعریف» گفتاری است که نشانگر «چه بود این بودن» > یک چیز < است.» (102^a1). «و اما «ویژگی» [= «خاصه»] آن است که هر چند «چه بود این بودن» یک چیز را هویدا نمی‌سازد، ولی با اینهمه تنها بر آن چیز تعلق می‌گیرد و بر آن چیز متقابله^۱ حمل می‌شود.» (102^a18-20). «ولی «جنس» چیزی است که بر چندین چیز که از نگرگاه نوع جداسان اند، در مقوله^۲ چستی حمل می‌شود.» (102^a33). «و اما عرض چیزی است که هر چند هیچ یک از اینها نیست - یعنی نه تعریف است، نه ویژگی است، و نه جنس، - ولی با این همه به چیز تعلق می‌گیرد؛ و همچنین چیزی است که رخدادن^۳ می‌پذیرد که به یک و همان چیز - کاتوره^۴، هر چه باشد، - تعلق بگیرد و تعلق نگیرد.» (102^b4-6).

به بیان روشن‌تر، «تعریف» گفتاری است که بر چستی شیء دلالت می‌کند - *القول الدالّ علی الماهیة*؛ «خاصه» چیزی است که اگرچه بر چستی شیء دلالت نمی‌کند، بر آن شیء به‌نحو دوسویه حمل می‌شود؛ «جنس» چیزی است که بر چند شیء مختلف در نوع، در پاسخ به این پرسش که «آنها چیست‌اند؟»، حمل می‌شود؛ و «عرض» محمولی است که هیچ یک از اینها نیست؛ یا چیزی است که می‌تواند بر یک شیء - هر چه باشد - حمل شود یا حمل نشود.

چنان‌که می‌بینیم، ارسطو تا این‌جا «نوع» و «فصل» را در شمار حمل‌پذیرها نیاورده است. درباره «نوع» باید گفت که موضوع این حمل‌پذیرهاست. راس می‌گوید: «جایگاه نوع در روشن‌داشت^۵ [= تبیین/توضیح] ارسطو یکی از حمل‌پذیرها نیست بل که موضوع است؛ زیرا این احکام ناظر به انواع‌اند که وی یک‌سره در نظر دارد[شان]، نه احکام ناظر به افراد (به‌جز در مورد احکامی که صفات عرضی را اسناد می‌دهند) (55).

اساساً، در آموزه حمل‌پذیرها، نوع نمی‌تواند محمول باشد. زیرا ارسطو هنگامی که این آموزه را پیش می‌نهد، از یک سو، هنوز کاربرد سور و گزاره‌های محصور را برنیافته است

۱. یعنی به‌گونه‌ای که بتوان موضوع و محمول را به‌نحو کلی بر هم حمل کرد: «هر الف ب است» و «هر ب الف است».

۲. تصادفی.

و، از دیگر سو، گزاره‌های شخصی را یک‌سره کنار می‌نهد. این دو نکته و پیوند آن‌ها با مدّعی پیش‌گفته نیازمند اندکی توضیح‌اند. چنان‌که مارتا نیل می‌گوید، «صورت مهمل قضیه، مانند «انسان خوب است»، مشخصه جایگاه‌ها است» (37). (و ما با احتیاط بیش‌تری می‌گوییم که دست‌کم مشخصه نظریهٔ حمل‌پذیرها است.) همو می‌افزاید که بسیاری از ویراستاران و مترجمان آثار ارسطو این‌گونه از گزاره‌ها را به گزاره‌های وجودی (جزئی) تفسیر کرده‌اند، ولی این منوط به پذیرش هم‌ارزی این دو نوع گزاره است که ارسطو دست‌کم در جایگاه‌ها آن را به اثبات نرسانده است. بنابراین، ارسطو در نگرهٔ حمل‌پذیرهای خود گزاره‌های مهملی را به‌کار می‌گیرد که به گزاره‌های جزئی بازگرداندنی نیستند و اساساً کاربرد سور در این نگره جایگاهی ندارد. اکنون اگر نوع محمول گزاره‌ای باشد که نتوان آن را مسوّر کرد، از آن‌جا که محمول بر افراد است، آن‌گاه افراد باید موضوع باشند، و گزاره‌ای که موضوع آن فرد باشد گزاره‌ای شخصی است؛ ولی گزارهٔ شخصی، چنان‌که گفتیم، در نگرهٔ حمل‌پذیرها کاربرد ندارد. ابن‌سینا این نکته را هم دقیق‌تر و هم فراگیرتر تبیین کرده است: «سپس چون مقدمهٔ جدلی شخصی نیست، روا نبُود که محمول در آن نوع باشد، زیرا نوع یا محمول بر شخص قرار داده می‌شود یا بر صنف فروتر از آن، که در این صورت نوع آن صنف نیست بل که نسبت‌اش بدان، چنان‌که دانستی، نسبت لوازم است. بنابراین، حمل نوع از آن‌روی که نوع است، نه جنس و نه هیچ یک از لوازم، اختصاص دارد به این‌که شخص موضوع آن باشد. پس به این دلیل، نه به دلیلی که گروهی در آن دراز‌گویی می‌کنند، نوع در محمول‌های جدلی بر گرفته نمی‌شود، بل سزاوارتر است که در موضوع‌های جدل بر گرفته باشد» (الشفاء، المنطق، الجدل، ۵۴).

به بیان دیگر، اگر نوع محمول گزاره‌ای جدلی باشد، از آن‌جا که این گزاره سور‌پذیر نیست، یا شخصی خواهد بود یا نوع در آن گزاره دیگر نوع نخواهد بود. زیرا نوع یا بر افراد حمل می‌شود یا بر اصناف. اگر بر افراد حمل شود گزاره‌هایی شخصی ساخته می‌شوند که در جدل جایی ندارند، و اگر بر اصناف حمل شود دیگر نوع آن اصناف نخواهد بود، بل که لازمی از لوازم آن‌ها خواهد بود. بنابراین، غیرمحمول بودن گزاره‌های جدلی، از یک سو، و شخصی نبودن آن‌ها، از سوی دیگر، سبب می‌شود که نوع نتواند در شمار حمل‌پذیرهای ارسطویی جای گیرد.

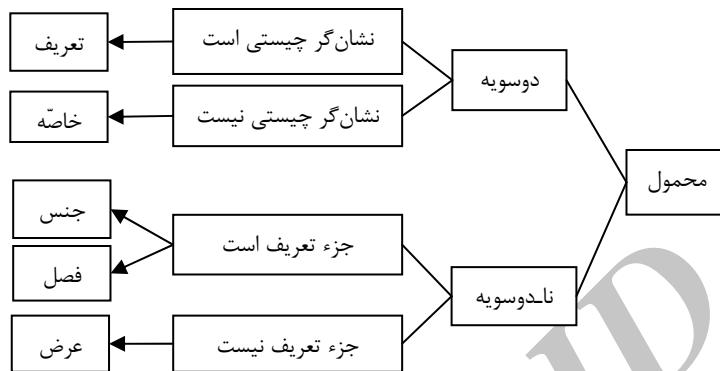
اما چرا «فصل» در شمار حمل‌پذیرها نیامده است؟ ارسطو چنین پاسخ می‌دهد: «زیرا

فصل نیز که چونان جنس وار است باید در همان مرتبه جنس قرار گیرد» (101^b18). فصلی که در مرتبه جنس قرار دارد فصل جنس است (مانند «حساس» برای «جانور»)، نه فصل نوع (مانند «اندیشنده» برای «انسان»). ارسطو در جایگاه‌ها جنس و فصل جنس را از آن روی که هر دو ذاتی اعم نوع‌اند جدا نمی‌سازد و هر دو را به یک نام می‌خواند: «جنس» (نک: //الشفاء، المنطق، الجدل، ۵۵-۵۴؛ قس: Ross, 55). با وجود این، در فصل هشتم - آن جا که بر حصر این محمول‌های کلی از راه استقرا و قیاس دلیل می‌آورد - تقسیمی به دست می‌دهد که در آن از فصل (فصل جنس) هم نام می‌برد: «زیرا هر آنچه بر چیزی حمل می‌شود، باید به ضرورت یا متقابله بر آن چیز حمل شود یا حمل نشود. و اگر متقابله بر آن چیز حمل شود، یا تعریف تواند بود، یا ویژگی (زیرا اگر آنچه حمل می‌شود نشانگر «چه بود این بودن» باشد، تعریف است، و اگر نشانگر «چه بود این بودن» نباشد، ویژگی است؛ زیرا ویژگی چنانکه گفتیم همین است: یعنی محمول متقابل است ولی نشانگر «چه بود این بودن» نیست). ولی از سوی دیگر اگر محمول متقابله بر چیز <یعنی بر موضوع> حمل نشود، یا یکی از حدّهایی است که در تعریف موضوع گفته می‌شود یا نیست. و اگر یکی از حدّهایی باشد که در تعریف موضوع گفته می‌شود، یا جنس تواند بود یا فصل^۱؛ چون تعریف از جنس و فصلها تشکیل می‌شود؛ ولی اگر یکی از حدّهایی نباشد که در تعریف گفته می‌شود، هویدا است که می‌بایستی عرض باشد؛ زیرا عرض چیزی نامیده شد که با آنکه نه تعریف است، نه ویژگی، نه جنس، ولی با این همه به چیز <یعنی موضوع> تعلق می‌گیرد.» (103^b5-20). (نمودار این تقسیم را در صفحه بعد ببینید).

اسمیت نیز در شرح خود بر جایگاه‌ها می‌گوید: «در واقع، چنان که ارسطو به گونه‌ای گذرا ذکر می‌کند، یک امکان پنجم وجود دارد: محمول می‌تواند هم‌چنین فصل (diaphora) موضوع باشد» (۵۷).

به هر روی، حتی اگر فصل خود یکی از حمل‌پذیرها نباشد، از آن جا که بخشی از تعریف است و تعریف یکی از حمل‌پذیرهاست، فصل هم بخشی از آموزه حمل‌پذیرها است. گواه آن هم این است که ارسطو در فصل ششم دفتر ششم جایگاه‌ها از فصل، همانند دیگر حمل‌پذیرها، به تفصیل سخن می‌گوید.

۱. تأکید از ناقل.



۳.۲. کارکرد حمل‌پذیرهای ارسطو

اکنون می‌شاید پرسید که آموزهٔ حمل‌پذیرها در جایگاه‌های ارسطو چه کارکردی دارد؟ پاسخ‌گفتن به این پرسش وابسته به روشن‌ساختن برنامهٔ کلی جایگاه‌ها است. این برنامه، چنان‌که ارسطو خود به‌روشنی می‌گوید، یافتن روشی است برای سامان دادن استدلال جدلی: «پیشنهادۀ این رساله یافتن روشی است که بدان وسیله بتوانیم در پیرامون هر مسئلهٔ مطرح شده برپایهٔ رایج‌های خردپذیر با هم شماریم^۱ [= چم‌ورزی^۲ کنیم]، و هنگامی که خود چم‌ورزی‌ای را پشتیبانی می‌کنیم، هرگز چیزی آشیش^۳ و پادگوی^۴ > گفتهٔ خود < نگوییم. پس نخست باید شرح دهیم که باهمشماری^۵ چیست و گونه‌های جداسان^۶ آن کدام است، تا آنکه باهمشماری دویچمگویانه^۷ دریافته شود؛ زیرا این است آنچه در رساله‌ای که در برابرمان است می‌پژوهیم.» (100^a18-24).

و اما استدلال جدلی چیست؟ ارسطو می‌گوید: «باهم شماری دویچمگویانه [= دیالکتیکی] با هم شمردن^۸ برپایهٔ گزاره‌های پذیرفتهٔ همگان است. [...] ولی گزاره‌های

۱. قیاس‌پردازی کنیم.

۲. استدلال.

۳. ضد.

۴. نقیض.

۵. قیاس/استدلال. در این‌جا یادکرد این نکته بایسته است که واژهٔ «قیاس» در جایگاه‌ها معنایی عام‌تر از آن‌اکوویک‌ها دارد. از نگاه صوری استقرا، و از دید مادی قضایای نایقینی هم در آن به‌کاربردی‌اند.

۶. انواع مختلف/اقسام متفاوت.

۷. جدلی.

۸. استدلال کردن، قیاس پرداختن.

پذیرفته همگان آنهایند که یا به نگر^۱ همگان درست می‌نمایند، یا به نگر بیشتر ایشان، یا به نگر فرزندگان؛ و از فرزندگان، یا همهٔ ایشان، یا بیشترین ایشان، یا آنان که شناخته‌ترین و معتبرترین‌اند.» (100^a30-100^b24).

نخستین پرسش‌هایی که ارسطو برای پیش‌برد برنامهٔ جایگاه‌ها، یعنی یافتن روش استدلال‌پردازی جدلی، با آن روبه‌رو است این‌هايند: «اکنون نخست باید بنگریم که روش از چه چیزهایی تشکیل می‌شود. پس اگر بتوانیم دریافت که چه چیزها [= استدلالها] در رابطه با چه شمار و چه گونه چیزهایی واقع می‌شوند و از چه بن‌پارها [= عاملها] = عنصرها [بی‌می‌آغازند، و اگر بدانیم اینها چگونه در اختیارمان قرار خواهند گرفت، آنگاه به سان بسنده به پیشنهاد خود دست خواهیم یافت.» (101^b11-14). ارسطو در این‌جا سه پرسش بنیادین را پیش می‌نهد: (۱) استدلال جدلی دربارهٔ چه چیزهایی تشکیل می‌شود؛ (۲) استدلال جدلی از چه چیزهایی تشکیل می‌شود؛ (۳) این چیزها را چگونه می‌توان به دست آورد. پاسخ وی به دو پرسش نخست این است که «چه چیزها از پیشگزاردها^۲ بوجود می‌آیند؛ ولی موضوعهایی که باهمشمارها در پیرامون آنها انجام می‌گیرند، مسئله‌هایند» (101^b15-17).

او جداسانی و تمایز «پیشگزارده» و «مسئله» را در سطرهای سپسین روشن‌تر می‌سازد: «ولی مسئله و پیشگزارده در شیوهٔ بیان با هم جداسان‌اند. زیرا هنگامی که به این ترتیب سخن گفته شود: «آیا چنین نیست که «جاندار پیاده رو/خاکزی دویا تعریف انسان است»؟» [...] پیشگزارده تشکیل می‌شود؛ ولی اگر گفته شود: «آیا «جاندار پیاده‌رو دویا» تعریف انسان هست یا نیست؟» مسئله هستی می‌پذیرد.» (101^b29-34).

این جداسانی، چنان‌که خود ارسطو می‌گوید، بیشتر نحوی است تا معنایی. جداسانی معنایی را وی در فصول دهم و یازدهم آشکار می‌سازد: «ولی پیش‌گزاردهٔ دویچمگویانه پرسشی است که پذیرفته برای همگان یا بیشترین مردمان، یا فرزندگان است، - و از فرزندگان، یا پذیرفته همهٔ ایشان، یا بیشترین ایشان، یا برشناخته‌ترین ایشان است، بی‌آنکه پارادخشی [= ناسازگار با رای متعارف = پارادوکس] باشد.» (104^a8-12). «ولی مسئله [= پروبلما] ی دویچمگویانه گونه‌ای نگرسته^۳ پژوهش است که یا به برگزینش و

۱. نظر.

۲. مقدمه‌ها.

۳. منظور.

پرهیز^۱ می‌انجامد، یا به راستی و شناخت.»^۲ (104^b1-2).

از آن چه گفته شد، دانسته می‌شود که پیشگزارده گزاره‌ای است پرسشی در قالب «آیا چنین نیست که الف ب است؟» (نزدیک‌تر به زبان طبیعی: «مگر الف ب نیست؟») که باوری مقبول یا مشهور را به قصد تأیید و تصدیق آن می‌پرسد. به گفته گولکه، پیشگزارده «پرسشی تأییدی» یا «پرسشی حکمی» است (نک: ادیب سلطانی، ۶۲۱، پاورقی ۲). جدل‌ورز آن باور مقبول یا مشهور را، پس از تأیید هم‌آورد، در استدلال جدلی خود می‌نهد. مسئله اما گزاره‌ای است پرسشی در قالب «آیا الف ب است یا الف ب نیست؟» که استدلال جدلی درباره آن و برای تعیین یکی از دو پاره آن تشکیل می‌شود. بنابراین، استدلال جدلی از پیشگزارده‌ها و برای پاسخ به مسئله‌ها ساخته می‌شود.

اکنون می‌شاید پرسید که پیشگزارده‌ها و مسئله‌ها خود از چه اجزا و بُن‌پارهایی ساخته می‌شوند. در پاسخ به این پرسش است که ارسطو از چهار محمول کلی، که «حمل‌پذیرها» نامیده شدند، سخن به میان می‌آورد: «ولی هرگونه پیشگزارده و هرگونه مسئله، یا ویژگی [= خاصه] را هویدا می‌سازد، یا جنس را، یا عرض را، [یا تعریف را]»^۳. اینک از آنچه یاد شده هویدا است که برابر با بخش‌بندی کنونی بر روی هم چهار بُن‌پار رخ می‌دهد که هست شود؛ یعنی: یا «تعریف» یا «ویژگی» یا «جنس» یا «عرض». (101^b15-25). این چهار حمل‌پذیر (به‌همراه «فصل» که پیش‌تر گفته شد) محمول‌های پیش‌گذارده‌ها و مسئله‌ها را می‌سازند و موضوع آن‌ها، چنان‌که پیش از این گذشت، «نوع» است. بنابراین، هر پیشگزارده و هر مسئله از موضوعی ساخته می‌شود که «نوع» است و از محمولی که یا «تعریف» است، یا «جنس»، یا «فصل»، یا «خاصه»، یا «عرض». و این‌ها بُن‌پارهای فرجامین و اجزای نهایی استدلال‌های جدلی‌اند.

ابن‌سینا در جدل /شفاء مثال‌هایی به دست می‌دهد که برای روشن‌تر شدن موضوع یادکردنی‌اند: «همانا گفتار ما: «آیا نفس جوهر است [؟]»،^۴ جست‌وجوی جنس است؛ و گفتار ما: «آیا انسان دانش‌پذیر است [؟]»، و «[آیا] آتش به‌طبع بالارونده است [؟]»،

۱. در عمل.

۲. در نظر.

۳. افزوده ناقل.

۴. پرسش‌های ابن‌سینا را می‌توان هم به صورت پیشگزارده بازنوشت: «آیا چنین نیست که نفس جوهر

است؟»، و هم به صورت مسئله: «آیا نفس جوهر است یا نیست؟».

جست و جوی خاصه است؛ و گفتار ما: «آیا نفس عددی است متحرک بالذات [؟]»،^۱ جست و جوی حد است؛ و گفتار ما: «آیا جهان حادث است [؟]» جست و جوی عرض لازم است.» (۶۹).

اکنون فرض کنید که در میدان جدل، هم‌آورد ما این پرسش را پیش می‌گذارد که «آیا چنین نیست که الف ب است؟». اگر پاسخ دهیم که «آری، چنین است»، آن‌گاه هم‌آورد ما «الف ب است» را در استدلال جدلی خویش می‌گنجاند و کارش را به پیش می‌برد تا جایی که رای خویش را درباره مسئله جدل به اثبات برساند. ولی اگر پاسخ دهیم که «نه، چنین نیست» آن‌گاه او به اثبات «ب بودن الف» کمر می‌بندد و ما به ابطال آن. بر پایه آموزه حمل‌پذیرها، ب یا جنس موضوع است، یا فصل آن، یا تعریف آن، یا خاصه آن، یا عرض آن. بنابراین، هم‌آورد نخست باید برسد که ب کدام‌یک از این حمل‌پذیرها است، و برای این کار باید بداند که آن حمل‌پذیر چه شرط‌هایی دارد و آیا ب آن شروط را برمی‌آورد یا نه. مثلاً برای این که محمولی جنس یک موضوع باشد، باید (۱) ذاتی آن باشد، (۲) عام‌تر از آن باشد، (۳) در پاسخ به چستی آن گفته شود. اگر ب این شروط را نسبت به الف داشته باشد اثبات می‌شود که ب جنس الف است. اکنون اگر هم‌آورد ادعا کند که ب جنس الف است، بر اوست که نشان دهد ب نسبت به الف همه این شرط‌ها را برمی‌آورد تا بدین سان بتواند ادعای خود را اثبات کند، و بر ماست که نشان دهیم ب نسبت به الف دست کم یکی از آن شرط‌ها را ندارد تا از این رهگذر بتوانیم ادعای هم‌آورد را ابطال کنیم. و به همین سان درباره دیگر حمل‌پذیرها. در جدل به احکام کلی‌ای که شروط هر یک از حمل‌پذیرها را برمی‌شمرد و در واقع سنجه‌هایی برای بازشناخت هر یک از آن‌ها به دست می‌دهند 'τόποι'^۲ یا «جایگاه‌ها» یا «مواضع» می‌گویند. «و معنای موضع حکم منفردی است با این کارکرد که از آن احکام فراوانی انشعاب می‌یابند که هر یک جزء قیاس [جدلی] گذارده می‌شود» (الشفاء، المنطق، الجدل، ۳۸؛ نیز نک: ادیب سلطانی، ۶۵۶؛ 34 Kneale & Kneale). یا به تعبیر راس، «کشوهایی^۳ که

۱. ارسطو در جایگاه‌ها می‌نویسد: «و هم بدین گونه است تعریف «روان»، اگر بنا باشد که «روان»، «عدد خود - جنباننده» باشد؛ زیرا درست، آنچه خود-جنباننده است روان است، چنانکه افلاطون تعریف می‌کند» (رگانون، 4-140^b). ادیب سلطانی در پاورقی به فایدروس، 245E ارجاع می‌دهد.

۲. *τοποι* جمع 'τόπος' [= *topos*].

۳. pigeon-holes: در اصل به معنای «لانه‌های کبوتر» و مجازاً به معنای «کشوه»، «قفسه»، «طبقه» و... (به‌ویژه در بایگانی‌ها). قوام صفری ترجمه کرده است «مجاری» که نه‌تنها بسیار نارساست، ←

قیاس جدلی باید دلایل خود را از آن بیرون کشد» (57).

از همین روی است که می‌بینیم آموزهٔ حمل‌پذیرها اسکلت‌بندی اصلی جایگاه‌ها را می‌سازد و به گفتهٔ مارتا نیل «به جایگاه‌ها، تا اندازه‌ای که یک پارچگی دارد، یک پارچگی می‌بخشد» (33)، چراکه ارسطو جایگاه‌ها را، که در واقع اصول راهبرد مناظره‌اند، بر پایهٔ حمل‌پذیرها دسته‌بندی و بیان می‌کند. او در دفتر دوم جایگاه‌ها به «جایگاه‌های مشترک عرض»، در دفتر سوم به «دنبالهٔ جایگاه‌های عرض»، در دفتر چهارم به «جایگاه‌های مشترک جنس»، در دفتر پنجم به «جایگاه‌های مشترک خاصه»، در دفتر ششم به «جایگاه‌های مشترک تعریف»، (در فصل ششم از دفتر ششم به «جایگاه‌های فصل») و در دفتر هفتم به «جایگاه‌های اینهمانی و دنبالهٔ جایگاه‌های تعریف» می‌پردازد.

از آن چه تا کنون گفتیم، به روشنی دانسته می‌شود که آموزهٔ حمل‌پذیرهای ارسطو نظریه‌ای است دربارهٔ صورت استدلال‌ها و گزاره‌های جدلی که به ما می‌گوید موضوع هر گزارهٔ جدلی «نوع» است و محمول‌اش یکی از چهار/پنج حمل‌پذیر یادشده که سنجه‌های بازشناخت آن‌ها را هم جایگاه‌ها به دست می‌دهند. به گفتهٔ راس، «بدین‌سان همهٔ مسئله‌ها می‌توانند در زیر یکی از حمل‌پذیرها آورده شوند، و حمل‌پذیرها چهارچوبی^۱ را می‌سازند به‌منظور مواجههٔ کلی با مسئله‌ها و با جایگاه‌هایی که برای بحث [از] آن‌ها در دسترس‌اند»^۲ (56).

اما صورت به‌تنهایی ظرفی تهی بیش نیست، آن را ماده‌ای باید؛ هم‌چنان که ظرف را غذایی. بنابراین می‌باید پرسید که مواد گزاره‌های جدلی را چگونه و از کجا می‌توان به دست آورد. و به نظر می‌رسد که این همان سومین پرسشی است که (چنان‌که در بالا گفتیم) ارسطو در پیش‌برد برنامهٔ جایگاه‌ها با آن روبه‌رو است. پاسخ ارسطو این است: مقوله‌های ده‌گانه. او می‌گوید: «پس از اینها اکنون باید جنسهای مقوله‌هایی را مشخص سازیم که در آنها چهار محمول کلی که از آنها سخن گفتیم وجود دارند. ولی اینها به

→ بل که استعارهٔ راس را هم تباه کرده است.

۱. تأکید از ناقل. این واژه آشکارا نشان‌گر کارکرد صوری حمل‌پذیرها است.

۲. قوام صفری، در جملهٔ نخست، عبارت 'one or other of the predicables' را که به معنای «یکی از حمل‌پذیرها» است به «این یا آن محمولات» برگردانده است. نیز جملهٔ دوم را چنین ترجمه کرده است: «و محمولات چهارچوبی برای بررسی کلّ مسایل و امور معمولی مربوط به بحث دربارهٔ آنها را تشکیل می‌دهند» (۱۴!).

شمار داده‌اند... زیرا عرض و جنس و ویژگی و تعریف همواره در یکی از این مقوله‌ها خواهند بود.» (25-103^b).

مقوله‌ها یک تکثر عرضی ده‌گانه دارند و هر یک از آن ده یک تکثر طولی دارد که زنجیره‌ای از اجناس و فصول را می‌سازد تا برسد به نوع فرودین [= سافل]. بنابراین، اجناس و فصول نوع را در زنجیره طولی مربوط به آن، و اعراض و خواص آن را در زنجیره‌های طولی مقوله‌های دیگر باید جست. بر این پایه، تا مواد لازم برای گنجاندن در موضوعات گزاره‌های جدلی را به چنگ آوریم باید واپسین حلقه‌های زنجیره‌های طولی ده‌گانه را جست‌وجو کنیم؛ و تا مواد لازم برای گنجاندن در محمولات این گزاره‌ها را به دست آوریم باید حلقه‌های بالاتر همان زنجیره یا حلقه‌های زنجیره‌های دیگر را بکاویم. بدین‌سان پیوند آموزه حمل‌پذیرها و نگره مقولات در جایگاه‌های ارسطو روشن گردید. این نکته، چنان‌که خواهیم دید، برای پژوهش فرارو اهمیت به‌سزایی دارد.

۳. فرفورئوس: دگردیسی حمل‌پذیرها به کلی‌های پنج‌گانه

فرفورئوس در پیش‌گفتار/ایساگوگه می‌نویسد: «خریزائوریوس [!]^۱، از آن‌روی که هم برای آموزش حمل‌ها [= مقوله‌ها] ی ارسطو^۲ بایسته است که بدانی جنس چیست و فصل چیست و نوع چیست و خاصه چیست و عرض چیست، و هم برای ارائه تعریف، و روی‌هم‌رفته برای موضوع‌هایی در پیرامون تقسیم و اثبات - که مطالعه‌شان سودمند است - [دانستن آن‌ها بایسته است]، من تلاش خواهم کرد تا، به منظور فراهم‌ساختن شرحی فشرده برای تو، به کوتاهی و به شیوه یک درآمد، آن‌چه را که استادان مه‌تر می‌گویند، با پرهیز از پژوهش‌های ژرف‌تر و با هدف قراردادن [بیانی] ساده‌تر [و در همان حال] درخور، بازگویم.» (Porphyry, 3).

فرفورئوس در این‌جا از جنس، فصل، نوع، خاصه، و عرض به‌عنوان پنج محمول کلی^۳

۱. یکی از نمایندگان مجلس رُم که گفته می‌شود/ایساگوگه به درخواست او نوشته شده است. بارنز بسیاری از اوصاف خریزائوریوس را ساخته و پرداخته شارحان می‌داند (24).

۲. بارنز می‌گوید که منظور فرفورئوس از «حمل‌های ارسطو» ده گونه حمل است که ارسطو آن‌ها در کتاب مقولات متمایز کرده است (28). در برگردان دمشقی هم آمده است: «فی دراسته مذهب

ارسطوطالیس فی المقولات» (۳-۴، ۱).

۳. فرفورئوس در ادامه همه این پنج مفهوم را چونان «محمول‌هایی کلی» تعریف می‌کند.

سخن می‌گوید که به رای او برای شناخت آموزه‌های تعریف، تقسیم، و اثبات ضروری‌اند. این پنج مفهوم کلی در سده‌های میانه و در جهان اسلام با نام‌هایی چون «آواهای پنج‌گانه»/«پنج آوا»/«الأصوات الخمسة»، «واژگان پنج‌گانه»/«پنج واژه»/«الألفاظ الخمسة»، و (با بسامد بیش‌تری) «کلی‌های پنج‌گانه»/«پنج کلی»/«الکلیات الخمسة» شناخته شدند.

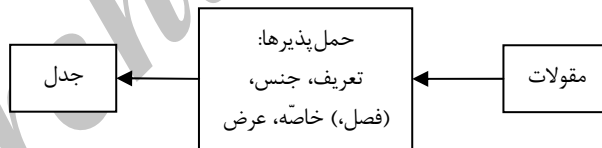
مقایسه‌ای گذرا میان کلی‌های پنج‌گانه در/یساگوگه فرفورئوس و حمل‌پذیرها در جایگاه‌های ارسطو نشان می‌دهد که دومی نیای تاریخی اولی است. بسیاری از ارسطوپژوهان برجسته نیز با این دیدگاه هم‌رای‌اند. الیاس، یکی از شارحان نام‌دار ارسطو در قرن ۶ م. بر آن است که/یساگوگه گردآیه [= مجموعه] ای است از مطالب برگرفته از جایگاه‌های ارسطو (به نقل از: Barnes, xix). برخی از پژوهشگران معاصر نیز این داوری را تأیید کرده‌اند. برای نمونه، وارن می‌گوید: «بر پایه این رساله ارسطو [یعنی جایگاه‌ها] است که فرفورئوس/یساگوگه خود را بر ساخته است.» (به نقل از: Ibid). راس نیز پس از گزارش آموزه حمل‌پذیرها در جایگاه‌های ارسطو، با سوگیری منفی نسبت به کار فرفورئوس می‌گوید: «این دسته‌بندی ارسطو برای حمل‌پذیرهاست که متأسفانه فرفورئوس بعدها آن را با برشمردن نوع به‌منزله پنجمین حمل‌پذیر به هم ریخت.» (55). اسمیت هم در شرح خود بر جایگاه‌ها می‌نویسد: «اگر «نوع» را به جای «تعریف» بگذاریم، «حد‌های پنج‌گانه»ی مدخل منطق فرفورئوس را داریم، [کتابی] که یکی از شناخته‌ترین دست‌نامه‌های منطق در آغاز سده‌های میانه گردید ([این پنج حد] عموماً زیر عنوان *Quinque Voces* شناخته شده‌اند.)» (57).

با این همه، بارنز در برابر این داوری‌ها می‌ایستد و می‌گوید: «هیچ‌یک صحت ندارد. ... بی‌گمان، وی در این مدخل گاه یکی دو جمله‌ای را، بی‌آن که بگوید، از ارسطو نقل یا بازگو کرده است؛ و اشاره‌هایی ضمنی به متن‌های افلاطونی [هم در آن] وجود دارند. ولی او در افلاطون و ارسطو غوطه‌ور بوده است؛ و به آنان همان‌گونه «گریز می‌زند» که یک انگلیسی تحصیل‌کرده به شی‌کسپیر و انجیل. اما با هر چیزی که ما می‌دانیم سازگار - و ذاتاً محتمل - است که این مدخل از ذهن خود فرفورئوس، از مطالعه و حافظه‌اش نوشته شده بوده و چنین نبوده است که با دشواری فراوان از نوشته‌های کهن بریده و به هم چسبانده شده باشد.» (Ibid).

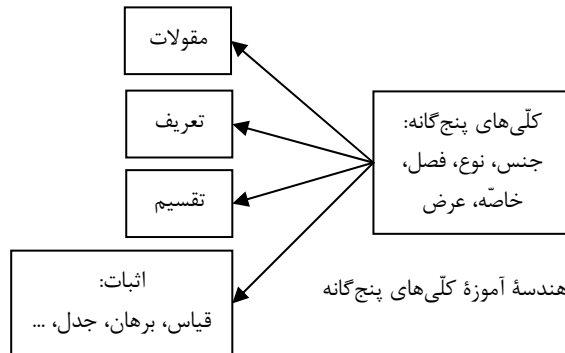
اگر منظور بارنز این باشد که آموزه/یساگوگه، یعنی کلی‌های پنج‌گانه، نوآورد خود اوست و هیچ پیشینه‌ای در ارسطو و پیش از ارسطو ندارد، بی‌شک سخنی نادرست گفته

است. زیرا فروریوس خود در همان آغازین سطرهای *ایساگوگه* آشکارا بیان می‌کند که «آن چه را استادان مه‌تر می‌گویند» باز می‌گوید (3, Porphyry). ولی اگر منظور وی این باشد که فروریوس آموزه ارسطو را در هاضمه فهم خویش به‌نیکی گوارده و آن را کارشناسانه و ویژستارانه [= متخصصانه] باز می‌گوید، نه چونان یک سرهم‌بند بی‌بصیرت، سخن‌اش بی‌درنگ پذیرفتنی است. از بافتار سخن بارنز برمی‌آید که منظورش همین دومی است.

با این همه، از این نکته نیز نباید چشم پوشید که کلی‌های پنج‌گانه فروریوس بازگفت ساده حمل‌پذیرهای ارسطو نیست، بل که دومی با چند دگردیسی مهم به اولی ترادیسیده [= متحول شده] است: (۱) فروریوس «تعریف» را از فهرست ارسطو بیرون آورده و آن را در جایگاه یکی از آموزه‌های منطقی‌ای که کلی‌های پنج‌گانه برای شناخت آن‌ها ضروری‌اند نشانده است. (۲) «نوع» که در آموزه حمل‌پذیرهای ارسطو همواره جایگاه موضوع را داشت در آموزه کلی‌های پنج‌گانه فروریوس یکی از پنج محمول کلی شده است. (۳) حمل‌پذیرهای ارسطو نظریه‌ای بود درباره صورت استدلال‌ها و گزاره‌های جدلی که مقولات با دادن مواد لازم آن را تغذیه می‌کرد، ولی کلی‌های پنج‌گانه آموزه‌ای است که پیش‌زمینه ضروری برای شناخت نظریه‌های مقولات، تعریف، تقسیم، و اثبات را فراهم می‌سازد. ما در سطرهای آینده این سه دگردیسی مهم را به تفصیل برمی‌رسیم.



هندسه آموزه حمل‌پذیرها



هندسه آموزه کلی‌های پنج‌گانه

۳.۱. چرا فروریوس «تعریف» را از فهرست ارسطو کنار گذاشت؟

هنگامی که ارسطو آموزهٔ حمل‌پذیرها را برمی‌نهاد تعریف برای او یک نظریهٔ منطقی مستقل نبود، بل که در چارچوب برنامهٔ جایگاه‌ها یکی از محمول‌های ممکن برای گزارهٔ جدلی بود که شماری از مواضع اثبات و ابطال به نام «مواضع تعریف» را سامان می‌داد. با پیش‌رفت اندیشهٔ منطقی ارسطو، تعریف نیز اندک‌اندک جایگاه مستقلی یافت، به‌گونه‌ای که وی در *آناکاویک دوم* تعریف را هم‌چون نظریه‌ای هم‌دوش برهان ارائه می‌کند. فروریوس نیز هنگامی که *ایساگوگه* را می‌نوشت همین نگاه را به آموزهٔ تعریف داشت. او می‌خواست که پیش‌نیازهای فهم منطق ارسطو، و از جمله آموزهٔ تعریف، را به دست دهد؛ اگر تعریف در فهرست این پیش‌نیازها برجای می‌ماند، آن‌گاه تعریف پیش‌نیاز تعریف می‌شد و این آشکارا وابستگی چیزی به خود (*توقف الشيء علی نفسه*) است، و مُحال.

۳.۲. چرا فروریوس «نوع» را محمول به‌شمار آورد؟

این پرسش از این‌روی اهمیت دارد که آموزهٔ حمل‌پذیرهای ارسطو در جایگاه‌ها، چنان‌که پیش‌تر گفته شد (نک: § ۲.۲)، محمول‌بودن نوع را بر نمی‌تابد. با این حال، چرا فروریوس نوع را در شمار محمول‌های کلی گنجانده است؟ یک پاسخ ساده و بی‌دردسر این است که، همانند راس (نک: § ۳)، بگوییم که فروریوس با این کار آموزهٔ حمل‌پذیرهای ارسطو را تباه کرده است. ولی من دو فرضیه در ذهن دارم که این پرسش را به‌خوبی پاسخ می‌گویند.

فرضیهٔ نخست این است که فروریوس به این نکته توجه داشته است که در گزاره‌های جدلی، اگرچه نوع همواره در موضع موضوع می‌نشیند، خود این موضوع در واقع محمول بر افراد است. بر پایهٔ اصطلاح خونجی، نوع در این گزاره‌ها «موضوع ذکری» است، نه «موضوع حقیقی»؛ موضوع حقیقی همان افراد است. گزاره‌های جدلی، چنان‌که پیش‌تر گفتم، عموماً گزاره‌هایی مهم‌اند، هم‌چون «انسان خوب است». اگر موضوع این گزاره‌ها را با S و محمول آن‌ها را با P نمایش دهیم، آن‌گاه خواهیم داشت: $Sx \& Px$. چنان‌که می‌بینیم، میان S و P از جهت محمول بودن بر x هیچ فرقی نیست.

فرضیهٔ نخست مسلّم می‌گیرد که فروریوس تنها به گزاره‌های جدلی، که گزاره‌هایی مهم‌اند، نگاه بردوخته است، ولی فرضیهٔ دومی که هم‌اینک پیش‌خواهم نهاد نگرش فروریوس را بدون پای‌بندی به گزاره‌های جدلی تفسیر می‌کند. پیش‌از این گفتم که

آموزه حمل پذیرهای ارسطو در جایگاه‌ها محمول بودن نوع را از این روی بر نمی‌تابد که، از یک سو، گزاره مسور برای آن تعریف نشده است و، از دیگر سو، گزاره شخصی در آن راه ندارد. اکنون می‌افزایم که هر نگره‌ای که دست کم یکی از این دو بن‌بست را از میان بردارد مشکلی با محمول بودن نوع نخواهد داشت؛ و چون نگره‌های قیاس و برهان با بن‌بست نخست روبه‌رو نیستند چنین مشکلی ندارند. گزاره مسور برای این نگره‌ها تعریف شده است و، از این رو، نوع می‌تواند در آن‌ها محمول باشد بی‌آن‌که به شکل‌گیری گزاره شخصی بیانجامد: برخی از جانوران اسب‌اند. ارسطو که در جایگاه‌ها نوع را در شمار حمل پذیرها نمی‌آورد هنوز قطعه‌های فراوانی از جورچین منطق‌اش را به دست نیاورده است. نظریه تسویر یکی از این قطعه‌هاست. ولی همو پس از دست‌یابی به نظریه تسویر، قاعده عکس مستوی را پیش می‌نهد که بر پایه آن نوع حتی اگر موضوع باشد به محمول دگرگون می‌شود: هر اسبی جانور است، پس برخی از جانوران اسب‌اند. فرفورئوس که آموزه کلی‌های پنج‌گانه را پس از کامل شدن جورچین منطق ارسطو سامان می‌داده است، با درک همین نکته‌ها مانعی ندیده است که نوع را در شمار حمل پذیرها بیاورد.

۳.۳. کارکرد کلی‌های پنج‌گانه

چنان‌که در آغاز § ۳ گذشت، فرفورئوس در پیش‌گفتار ایساگوگه می‌گوید که چون شناخت کلی‌های پنج‌گانه برای فهم مقولات، تعریف، تقسیم، و اثبات ضروری و یا سودمند است، خواهد کوشید تا آن‌چه را که استادان کهن درباره این پنج کلی می‌گویند به کوتاهی و به شیوه‌یک درآمد بازگوید. بارنز در شرح خود می‌گوید که در این‌جا متن یونانی ایساگوگه دو خوانش را برمی‌تابد. بر پایه خوانش نخست، شناخت کلی‌های پنج‌گانه (۱) برای آموختن مقوله‌های ارسطو بایسته [= ضروری] و (۲) برای تعریف، تقسیم، و اثبات سودمند است. این خوانش دیوید^۱ است، ولی دیوید می‌گوید که شما می‌توانید «سودمند» را به معنای «بایسته» بگیرید. بر پایه خوانش دوم، شناخت کلی‌های پنج‌گانه (۱) برای آموختن مقوله‌ها و (۲) برای تعریف، تقسیم، و اثبات - که جملگی^۲ اموری سودمندند - بایسته است. ترجمه تریکو و بوئتیوس بر این پایه است، ولی شرح

۱. David؛ شارح یونانی ارسطو در سده ششم میلادی. از او سه اثر برجای مانده است: پرولگومنا

(درآمدی به فلسفه)، شرح ایساگوگه فرفورئوس، و شرح مقولات ارسطو.

۲. یعنی (۱) و (۲) هر دو.

بوئیوس بر اساس خوانش نخست صورت گرفته است. خوانش نخست در پی دارنده [= مستلزم] این است که شناخت کلی‌های پنج‌گانه درحالی‌که برای آموختن مقوله‌ها بایسته است، برای تعریف، تقسیم، و اثبات تنها سودمند است، نه بایسته. روشن است که این پذیرفتنی نیست. اما برپایه خوانش دوم، استدلال فرفورئوس برای چرایی نگارش ایساگوگه چنین خواهد بود: X برای Y بایسته است، و Y سودمند است، پس من درباره X می‌نویسم. خود بارنز خوانش دوم را برگزیده و ترجمه‌اش را برپایه آن صورت داده است (Barnes, 24-25). بنابراین، ایساگوگه درآمدی است به همه منطق ارسطو، چرا که پیش‌زمینه ضروری برای آموختن آموزه‌های بنیادین منطق ارسطو، یعنی مقوله‌ها، تعریف، تقسیم، و اثبات را فراهم می‌سازد؛ و این پیش‌زمینه ضروری همان کلی‌های پنج‌گانه است.

اکنون می‌شاید پرسید که کلی‌های پنج‌گانه چه ضرورتی برای آموزه‌های بنیادین منطق ارسطو (مقوله‌ها، تعریف، تقسیم، و اثبات) دارند؟ بارنز درباره تعریف و تقسیم چنین پاسخی را از دیگران گزارش می‌کند: تعریف از جنس و فصل ساخته می‌شود و تقسیم هم فروکاستن جنس است به انواع با افزودن فصل‌ها (28). اگر جنس را در این جا اعم از نزدیک و دور [= قریب و بعید] به‌شمار آوریم، این سخن تنها دربرگیرنده حد‌های تام و ناقص می‌شود. ولی روشن است که شناخت کلی‌های پنج‌گانه برای رسم تام که از جنس نزدیک و خاصه ساخته می‌شود، و رسم ناقص که از جنس دور و خاصه تشکیل می‌گردد هم بایسته است. در تقسیم نیز تنها جنس‌ها مقسم نیستند بل که انواع هم مقسم توانند بود؛ و تنها فصل‌ها مقسم نیستند بل که خواص و اعراض هم مقسم توانند بود. ولی، به هر روی، برای همه این تقسیم‌ها شناخت کلی‌های پنج‌گانه در بایست است. و اما درباره اثبات، بارنز چنین روشن‌داشتی را پیش می‌نهد: «هر اثباتی از اصل‌های نخستین می‌آغازد، که تعریف‌ها از جمله آن‌هایند، و پیش می‌رود تا نشان دهد که یک «عرض ذاتی»^۱ به جنسی معین تعلق می‌گیرد. دست‌کم نگره استاندارد ارسطویی چنین است. بنابراین شما نخواهید توانست که یک اثبات را تشکیل دهید مگر این‌که با تعریف‌ها (و از این رو با جنس‌ها و فصل‌ها) آشنا باشید و هنگامی که یک عرض ذاتی را می‌بینید آن را بازشناسید.» (28).

از روشن‌داشت بارنز برمی‌آید که وی اثبات^۲ را به معنای برهان^۱ گرفته است. ولی اگر

1. per se accident.

2. proof.

اثبات به معنای مطلق استدلال و حجت باشد، آن گاه باید گفت که شناخت کلی‌های پنج‌گانه با این که برای برهان و جدل ضروری است، برای قیاس ضرورتی ندارد، اگرچه سودمند تواند بود.^۲ مهم‌ترین دلیل این دعوی آن است که در هیچ‌یک از دستگاه‌های صوری نوینی که از قیاس ارسطویی به دست داده شده‌اند نشانی از کلی‌های پنج‌گانه نیست (see: Łukasiewicz; Thom; Duthie; Sommers). و اما دربارهٔ مقوله‌ها، جان مایهٔ سخن بارنز این است که چون مقوله‌ها جنس‌های برین [= عالی] اند، «از این‌رو شما نخواهید توانست که نخستین چیز دربارهٔ مقوله را بدانید مگر این که بدانید جنس چیست» (Ibid). بنابراین، آموزهٔ کلی‌های پنج‌گانه تا اندازه‌ای که به روشن‌داشت مفهوم جنس می‌پردازد برای فهم مقولات ارسطویی بایسته است.^۳

۴.۳. دگردیسی حمل‌پذیرها به کلی‌های پنج‌گانه: روشن‌داشت چرایی

باری، تاکنون دانسته آمد که فروریوس نه تنها آموزهٔ حمل‌پذیرهای ارسطو را به آموزهٔ کلی‌های پنج‌گانه دگرگون کرد، بل که کارکرد آن را هم از نظریه‌ای دربارهٔ صورت استدلال جدلی به مدخلی برای همهٔ منطق ارسطو دگردیسی بخشید. اکنون می‌شاید از چرایی این دگردیسی پرسید. یعنی می‌شاید پرسید که چرا در کارکرد آن دگردیسی پدید آورد؟

هنگامی که ارسطو جایگاه‌ها را - که در *پیرامون ابطال‌های سوفیستی* ضمیمهٔ آن شمرده شده است (see: Kneale & Kneale, 23) - می‌نوشته، از رساله‌های منطقی او تنها مقوله‌ها به نگارش درآمده بوده است. اگرچه این احتمال را هم داده‌اند که جایگاه‌ها هم هنگام با مقوله‌ها نوشته شده است (see: Ibid). به هر روی، جایگاه‌ها پیش از *درپیرامون گزارش و آناکاویک‌ها*، یعنی زمانی به نگارش درآمده است که ارسطو نگره‌های مهم منطقی خود، از جمله قیاس و برهان، را یا اصلاً برنیافته است یا اگر هم

1. demonstration.

۲. و اما خطابه و شعر، افزون بر این که چیزی را به اثبات نمی‌رسانند، در این که آموزه‌هایی منطقی باشند سخت محل تردیدند؛ و سفسطه نیز چیزی را به اثبات نمی‌رساند. با این همه، چنان که خواهیم گفت، به نظر می‌رسد که در دورهٔ اسلامی، سنت منطق‌نگاری نُه‌بخشی، کلی‌های پنج‌گانه را برای این سه آموزه نیز دست‌کم سودمند می‌داند.

۳. این سخن بر درکی سطحی از رابطهٔ کلی‌های پنج‌گانه و مقولات ده‌گانه استوار است و فروریوس پیوندی ژرف‌تر را در نظر داشته است. ما این نکته را در مقاله‌ای جداگانه باز خواهیم نمود.

بر یافته عرضه نکرده است. حتی تعریف هم در جایگاه‌ها نه به‌مثابت یک نگره مستقل، بل که چونان ابزاری برای جدل‌ورزی موضوعیت دارد. بنابراین، ارسطو در جایگاه‌ها نمی‌توانسته آموزه حمل‌پذیرها را، که استخوان‌بندی این رساله را می‌سازد، در نسبت با کل منطق خود درک کند یا، اگر درک می‌کرده، بازگو کند. وی در این دوره تنها آموزه منطقی نضح‌یافته و عرضه‌شده‌ای که داشته مقولات بوده است و، از این‌رو، تنها می‌توانسته به ربط و نسبت حمل‌پذیرها با مقولات بیندیشد و آن را بازگوید؛ آن هم در چارچوب برنامه جایگاه‌ها، یعنی جدل‌ورزی. بنابراین، کاملاً طبیعی است که ارسطو در زمان نگارش جایگاه‌ها حمل‌پذیرها را تنها به‌مثابت نظریه‌ای درباره صورت استدلال جدلی فهم یا عرضه کند - صورتی که ماده‌اش را مقولات فراهم می‌کند. این کاری است که ارسطو در آن هنگام می‌توانسته انجام دهد و، چنان‌که در § ۳.۲ روشن‌ساختم، انجام داده است. در دوره‌های بعد هم که ارسطو اندیشه منطقی‌اش پیش‌رفته و نگره‌های قیاس و برهان را بر یافته و نگره تعریف برایش استقلال یافته است، گرچه از حمل‌پذیرها (به‌ویژه جنس و نوع و فصل) سخن می‌گوید، هیچ‌گاه پیوند نظام‌مند آن‌ها را با این نگره‌ها تبیین نمی‌کند.

فرفورئوس، اما، در زمانه و زمینه‌ای می‌زیست که منطق ارسطو نه‌تنها همه شاخ و برگ‌های خود را تا حد امکان گسترانده بود بل که در عمر شش‌صد ساله‌اش^۱ چندان ریشه دوانده بود که بخشی از فرهنگ بشری شده بود. بنابراین، فرفورئوس آموزه حمل‌پذیرها را از چشم‌اندازی می‌توانسته است دید که برای ارسطو، دست‌کم در زمان نگارش جایگاه‌ها، ناممکن بوده و پس از آن هم حتی اگر به این چشم‌انداز دست پیدا کرده باشد هیچ‌گاه به بازگفت آن توفیق نیافته است. فرفورئوس از دریچه‌ای به آموزه کلی‌های پنج‌گانه (که روایت ویراسته‌ای از حمل‌پذیرهای ارسطو است) درنگریسته که توانسته است پیوندهای استوار میان این آموزه و دیگر آموزه‌های بنیادین منطق ارسطو (مقولات، تعریف، تقسیم، قیاس، و برهان) را نیک ببیند و بازگوید. از این‌روی است که کلی‌های پنج‌گانه دیگر برای او صرفاً نظریه‌ای درباره صورت استدلال جدلی نیست، بل که درآمدی است به کل منطق ارسطو که پیش‌زمینه و پیش‌نیاز فراگیری آن را فراهم می‌کند.

۱. ارسطو در قرن چهارم پ. م. فعالیت می‌کرده و فرفورئوس در قرن سوم م. بنابراین منطق ارسطو در زمانه فرفورئوس حدوداً شش‌صد ساله بوده است.

۵. فارابی

بخش مهمی از منطق نوشته‌های فارابی رساله‌هایی تمهیدی‌اند که با آهنگ آشنایی مقدماتی خوانندگان آن‌ها با منطق و یا فراهم آوردن پیش‌زمینه‌های فراگیری منطق نوشته شده‌اند. این رساله‌ها را، که در واقع «مجموعه آشنایی با منطق» هستند، می‌توان «تمهیدات فارابی» نامید. ماجد فخری این تمهیدات را چنین توصیف می‌کند: «اصیل‌ترین نوشته‌های منطقی او از رشته‌ای رساله‌های تحلیلی تشکیل شده‌اند که هدف از آن‌ها این بوده است که به‌منزله آموزش مقدماتی برای مطالعه منطق به‌کار روند؛ رساله‌هایی که به‌جز ایساگوئه فرفوروس، یا همان مدخل مقولات، در تاریخ قدیم یا سده‌های میانه هیچ همتایی نداشته‌اند. این رساله‌ها شامل رساله فی التوطئة، الفصول الخمسة، الألفاظ المستعملة فی المنطق، و کتاب الحروف می‌باشند که همه آن‌ها بر جای مانده‌اند.» (Fakhry, 8). وی در جایی دیگر (53) ایساغوجی فارابی را هم به فهرست بالا می‌افزاید.

از میان این پنج رساله، الحروف را نمی‌توان گفت که رساله‌ای تمهیدی در منطق است. محسن مهدی که این کتاب را تصحیح و منتشر کرده است در مقدمه خود بر آن می‌نویسد: «مهم‌ترین چیزهایی که امروز نگرنده در این کتاب می‌یابد عبارت‌اند از توضیحات وافی برای معانی دانش‌واژه‌های فلسفی در زبان عربی و زبان‌ها دیگر به‌جز عربی، شناساندن آن‌چه مترجمان به‌هنگام انتقال این دانش‌واژه‌ها از یونانی به سربانی کرده‌اند، و تفسیر مفاهیم عامیانه و پیوند آن‌ها به مفاهیم علمی، سپس کاوش درباره ریشه زبان و تکامل آن و پیوندش با فلسفه و دین. و پیش‌از دست‌یابی به اصل کتاب الحروف نمی‌دانستیم که فیلسوفان عربی‌نویس این امور را به‌جد بررسی کرده‌اند. با وجود این، موضوع کتاب تنها زبان و دانش‌واژه‌های علمی نیست. کتاب، چنان‌که در آینده روشن خواهیم ساخت، تفسیری است بر کتاب مابعدالطبیعه ارسطو.» (۲۷).

وی در صفحات بعدی توضیح می‌دهد که حروفی را که فارابی در کتاب الحروف به میان آورده است، ارسطو در دو کتاب مقولات و متافیزیک پیش‌نهاد است ولی رهیافت الحروف به آن‌ها همچون رهیافت متافیزیک است، نه مقولات (نک: همان، ۳۰-۳۱). محسن مهدی شواهد دیگری هم بر مدعای خود می‌آورد که خواندنی‌اند (نک: همان، ۳۲-۳۳). بنابراین، به‌جز کتاب الحروف، چهار رساله دیگری که ماجد فخری یاد می‌کند مدخل‌های منطقی فارابی‌اند. از این میان نیز تنها التوطئة و ایساغوجی دربردارنده دیدگاه‌های شایان یادکرد فارابی‌اند.

۵. ۱. نظریهٔ حمل‌پذیرهای فارابی در التوطئة

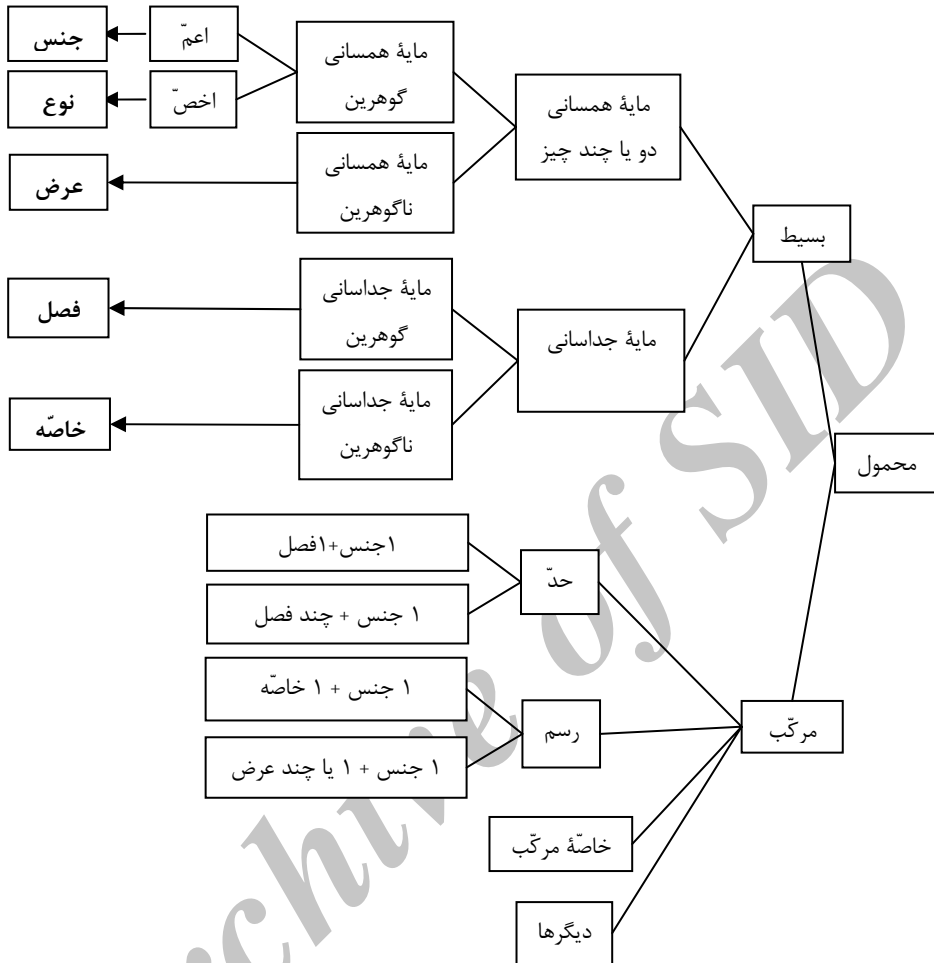
حمل‌پذیرهای ارسطو و کلی‌های پنج‌گانهٔ فروریوس را پیش‌تر شناختیم. ولی نظریهٔ حمل‌پذیرهای فارابی چیست؟ فارابی در التوطئة (۶۰ به بعد) به بررسی اقسام محمول می‌پردازد و در این راستا نخست محمول را به بسیط و مرکب تقسیم می‌کند. این تقسیم را پیش‌از فارابی در اسکندر افرویدی هم می‌توان دید: «هم‌چنین، یک چیز یا به نحو بسیط و بدون ترکیب محمول خواهد بود... یا به‌هم‌پیوسته و مرکب. بدین‌سان، «سقراط انسان است» محمولی بسیط دارد، ولی «سقراط انسانی سپید است» و «سقراط درحالی که نشسته است سخن می‌گوید» محمول‌هایی مرکب و هم‌نهاده دارند.» (شرح آن‌کاویک نخست، 7-367.3؛ به نقل از بارنز، 323).

فارابی محمول بسیط را به دو قسم فرومی‌کاهد: یکی آن‌که مایهٔ همسانی و مشابهت چیزی با چیزی دیگر می‌شود و دیگر آن‌که مایهٔ جداسانی و مابینت چیزی از چیزی دیگر می‌شود. آن‌گاه هر یک از این دو قسم را به دو خرده‌قسم دیگر بخش می‌کند: اولی را به آن‌که مایهٔ همسانی گوهرین و ذاتی می‌شود و آن‌که مایهٔ همسانی ناگوهرین و غیرذاتی می‌گردد؛ و دومی را به آن‌که مایهٔ جداسانی گوهرین و ذاتی می‌شود و آن‌که مایهٔ جداسانی ناگوهرین و غیرذاتی می‌گردد. فارابی می‌افزاید: محمولی که مایهٔ همسانی گوهرین چیزی با چیزی دیگر می‌شود، از این‌روی که در پاسخ به پرسش از چیستی یک شیء محسوس به‌کار می‌رود، «محمول از راه چیستی» نامیده می‌شود. اگر دو محمول از راه چیستی وجود داشته باشند که یکی اعم باشد و دیگری اخص، آن محمول اعم جنس است و آن محمول اخص نوع. نیز محمولی که مایهٔ همسانی ناگوهرین و غیرذاتی می‌شود عرض، و آن‌که مایهٔ جداسانی ناگوهرین می‌شود خاصه، و آن‌که مایهٔ جداسانی گوهرین می‌شود فصل است. فارابی سپس به تعریف جداگانهٔ هریک از کلی‌های پنج‌گانه می‌پردازد (ص ۶۱).

پس از تقسیم محمول‌های بسیط نوبت به تقسیم محمول‌های مرکب می‌رسد. فارابی می‌گوید که محمول‌های مرکب از این پنج محمول بسیط ساخته می‌شوند. با یک حساب سرانگشتی معلوم می‌شود که از این ۵ محمول بسیط ۲۲ محمول مرکب می‌توان به دست آورد:

- | | |
|-----------------------------|-----------------------------------|
| (۱) جنس + نوع: حیوان انسان | (۱۲) فصل + خاصه: ناطق خندان |
| (۲) جنس + فصل: حیوان ناطق | (۱۳) عرض + جنس: سپید حیوان |
| (۳) جنس + عرض: حیوان سپید | (۱۴) عرض + نوع: سپید انسان |
| (۴) جنس + خاصه: حیوان خندان | (۱۵) عرض + فصل: سپید ناطق |
| (۵) نوع + جنس: انسان حیوان | (۱۶) عرض + عرض: سپید بلندقامت |
| (۶) نوع + فصل: انسان ناطق | (۱۷) عرض + خاصه: سپید خندان |
| (۷) نوع + عرض: انسان سپید | (۱۸) خاصه + جنس: خندان حیوان |
| (۸) نوع + خاصه: انسان ضاحک | (۱۹) خاصه + نوع: خندان انسان |
| (۹) فصل + جنس: ناطق حیوان | (۲۰) خاصه + فصل: خندان ناطق |
| (۱۰) فصل + نوع: ناطق انسان | (۲۱) خاصه + عرض: خندان سپید |
| (۱۱) فصل + عرض: ناطق سپید | (۲۲) خاصه + خاصه: خندان دانش‌پذیر |

از این ۲۲ محمول مرکب، (۱)، (۵)، و (۶) دچار حشو، (۹)، (۱۸)، (۱۹)، و (۲۱) دچار سوء ترتیب، و (۱۰) دچار هر دو است و، از این‌رو، به کار منطبق نمی‌آیند. از محمول‌های دیگر، فارابی تنها (۲)، (۳)، (۴)، و (۱۶) را یاد می‌کند و استخراج دیگرها را به خواننده وامی‌گذارد. محمول‌های (۲)، (۳)، و (۴) را اگر لا بشرط از وحدت و کثرت هر جزء بسیط و بشرط مساوات با موضوع بگیریم، از دیدگاه فارابی همان حد و رسم خواهند شد (۶۱-۶۲). و اما درباره (۱۶) فارابی می‌گوید: «محمول‌هایی که تنها از اعراض ترکیب شده‌اند به نام‌های جداگانه‌ای نامیده نمی‌شوند، ولی هرگاه رخ دهد که در میان آن‌ها چیزی وجود داشته باشد که مساوی یک نوع باشد گفته می‌شود که آن نیز خاصه آن نوع است.» (۶۲). این قسم از محمول مرکب را گاه خاصه مرکب می‌نامند. باری، برپایه همه آن‌چه گفته شد، می‌توان نمای کامل تقسیم فارابی را در نمودار صفحه بعد دید.



چنان‌که در این نمودار می‌توان دید تقسیم فارابی دو بخش اصلی دارد: در بخش نخست به باز نمود کلی‌های پنج‌گانه فروریوس می‌پردازد و در بخش دوم کلی‌های مرکب را هم می‌افزاید. فروریوس در /ایساگوگه کلی‌های مرکب را به میان نمی‌آورد در حالی‌که فارابی در باز نمود خود آن‌ها را در میان می‌نهد. می‌شاید پرسید که چرا؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش، بیایید نگاهی دوباره به حمل‌پذیرهای ارسطو و کلی‌های پنج‌گانه فروریوس بیافکنیم. ارسطو در جست‌وجوی بُن‌پارهای استدلال جدلی به پنج معمول دست می‌یابد: تعریف، جنس، فصل، خاصه، و عرض. فروریوس، اما، تعریف را از فهرست ارسطو کنار می‌گذارد و نوع را به جای آن می‌نشاند. فارابی با فروریوس در این

نکته هم‌رای است که نوع را هم باید در شمار حمل‌پذیرها گنجانند، ولی به نظر می‌رسد که بُرون کرد [= اخراج] تعریف را از این فهرست نمی‌پذیرد. گویا وی بر آن است که اندر آورد [= ادخال] نوع در این فهرست به هیچ روی در پی دارنده [= مستلزم] بُرون کرد تعریف نیست، بل که این هر دو می‌توانند در جمع حمل‌پذیرها همنشینی داشته باشند و فهرست کامل‌تری به دست دهند. افزون بر این، فارابی با تقسیم تعریف به حد و رسم و افزودن خاصهٔ مرکب و دیگر محمول‌های مرکب، این فهرست را از این هم کامل‌تر می‌سازد. بنابراین، فارابی حمل‌پذیرهای ارسطو و کلی‌های پنج‌گانهٔ فرفورئوس را مکمل هم می‌بیند: آن یک فاقد نوع است و این یک فاقد تعریف، ولی در کنار هم فهرست کامل‌تری را به دست می‌دهند و رخنه‌های هم را رفو می‌کنند. من می‌پسندم که این فهرست سوم را «نظریهٔ حمل‌پذیرهای فارابی» بنامم.

با این همه، یادکرد این نکته را هم نباید فرو گذاشت که ارسطو و فرفورئوس بر پایهٔ هدف‌های متفاوتی که در سر داشته‌اند منطقاً نمی‌توانسته‌اند نوع و تعریف را در فهرست‌های خود بگنجانند. (در این باره در §§ ۲.۲ و ۳.۱ به اندازهٔ کافی سخن رفته است.) حال این پرسش پیش می‌آید که اگر ارسطو و فرفورئوس منطقاً مجاز به گنجاندن نوع و تعریف در آموزه‌های خود نبوده‌اند، فارابی چگونه خود را مجاز دیده است که این هر دو را در نظریهٔ حمل‌پذیرهای خویش بگنجانند؟ پاسخ به این پرسش، به رای من، یکی از خلل‌های نظریهٔ حمل‌پذیرهای فارابی در التوطئة را آشکار می‌سازد. فارابی آموزه‌های ارسطویی و فرفورئوسی را از زمینه و بافتار ویژه‌شان به در کرده و، از همین رو، خود را مجاز به تلفیق و درآمیزش آن دو دیده است. در گزاره‌های جدلی، نوع نمی‌تواند محمول باشد و، از این رو، ارسطو هم که در نظریهٔ حمل‌پذیرهای خویش به جست‌وجوی بُن‌پارهای استدلال جدلی است نمی‌تواند نوع را از حمل‌پذیرها به‌شمار آورد. کلی‌های پنج‌گانه نیز پیش‌زمینهٔ ضروری برای فراگیری آموزه‌های بنیادین منطق، از جمله تعریف‌اند و، به همین سبب، فرفورئوس نمی‌تواند تعریف را در شمار حمل‌پذیرهای خود بگنجانند. ولی فارابی، که این دو آموزه را بدون توجه به بستر و بافتار خاص‌شان درنگریسته، خود را پروانه‌مند [= مجاز] یافته است که با درآمیزش آن دو، نظریهٔ سومی بسازد.

با وجود این، نظریهٔ حمل‌پذیرهای فارابی، به رای من، خبر از یک اصل روش‌شناختی مهم در اندیشهٔ فارابی می‌دهد: جمع‌گرایی. فارابی این اصل را، که در رسالهٔ *الجمع بین*

رأیی الحکمین به تمامی نمود یافته است، و امدار نوافلاطونیان است.

۵. ۲. کارکرد کلی‌های پنج‌گانه از دید فارابی

نخستین چیزی که فارابی در مقدمه‌ی ایساغوجی در میان می‌نهد مقصود و هدف آن است: «در این نوشتار برشمردن چیزهایی را قصد کرده‌ایم که گزاره‌ها از آن‌ها ساخته و به آن‌ها فروکاسته می‌شوند؛ و آن‌ها اجزای اجزای قیاس‌های به‌کاربرنده در همه‌ی صناعت‌های قیاسی‌اند.» (۷۵). سخن فارابی در این‌جا کاملاً هم‌آوا با سخن ارسطو در فصل چهارم از دفتر نخست جایگاه‌ها است، آن‌جا که در جست‌وجوی بُن‌پارها و اجزای فرجامین استدلال جدلی، نگره‌ی حمل‌پذیرهای خود را برمی‌نهد. چنان‌که پیش‌تر گفتم (نک: § ۲. ۳)، برنامه‌ی کلی ارسطو در جایگاه‌های یافتن روشی است برای سامان دادن قیاس جدلی. وی در این راستا سه پرسش بنیادین را به میان می‌آورد که دومین آن‌ها این است: قیاس جدلی از چه چیزهایی تشکیل می‌شود؟ پاسخ وی چنین است: از مقدمه‌ها (پیشگزارده‌ها). باز می‌شاید پرسید که این مقدمه‌ها خود از چه چیزهایی تشکیل می‌شوند؟ پاسخ ارسطو این است: از تعریف، جنس، فصل، خاصه، و عرض. این‌ها محمول‌های مقدمه‌های جدلی‌اند و موضوع آن‌ها، چنان‌که گفته شد، نوع است. بنابراین، اجزای قیاس‌های جدلی مقدمات جدلی، و اجزای مقدمات جدلی حمل‌پذیرهای ارسطویی‌اند، به‌همراه نوع که موضوع آن‌هاست. پس این‌ها اجزای قیاس‌های جدلی‌اند. فارابی نیز در این‌جا همین بیان ارسطو را در پیش گرفته است، با این تفاوت که به جای حمل‌پذیرها از کلی‌های پنج‌گانه و به جای قیاس‌های جدلی از «قیاس‌های به‌کاربرنده در همه‌ی صناعت‌های قیاسی» سخن می‌گوید.

به دیگر سخن، فارابی در ایساغوجی به جای حمل‌پذیرهای ارسطو کلی‌های پنج‌گانه فروریوس را برمی‌گیرد ولی در مقام تبیین کارکرد آن‌ها، با تکیه بر خاستگاه اصلی‌شان، می‌کوشد تا هدف ارسطو از آموزه‌ی حمل‌پذیرهایش را به گونه‌ای بازسازی کند که بر قامت کلی‌های پنج‌گانه نیز راست آید. بدین منظور، وی بر آن می‌شود که کلی‌های پنج‌گانه نه تنها بُن‌پارها و اجزای فرجامین قیاس‌های جدلی، بل که بُن‌پارها و اجزای فرجامین همه‌ی قیاس‌ها و حتی همه‌ی تعریف‌های به‌کاربرنده در همه‌ی صناعت‌های پنج‌گانه (برهان، جدل، سفسطه، خطابه، و شعر)، بل که همه‌ی دانش‌ها و صناعت‌های نظری‌اند. اکنون باید ببینیم که فارابی این مدعا را چگونه اثبات می‌کند.

هر گزاره‌ای یا حملی است یا شرطی؛ و هر گزاره شرطی (دست‌کم) از دو گزاره حملی ساخته می‌شود که با حرف شرط به هم پیوند یافته‌اند و، بنابراین، گزاره‌های شرطی نیز به حملی فرومی‌کاهند. از سوی دیگر، هر گزاره حملی از موضوع و محمول ساخته و به آن دو فروکاسته می‌شود. و هر محمول و هر موضوعی یا لفظی است که بر معنایی دلالت می‌کند^۱ یا معنایی است که لفظی بر آن دلالت می‌کند. روشن است که چنین گزاره‌هایی به دلیل ناظر بودن به الفاظ در صناعت‌های پنج‌گانه، به‌ویژه برهان، چندان کاربرد ندارند و به نظر می‌رسد که از همین روی فارابی آن‌ها را کنار می‌گذارد و تنها به قسم دوم می‌پردازد: هر معنایی که لفظی بر آن دلالت می‌کند یا کلی است یا جزئی. فارابی، سپس، به بررسی گزاره از حیث کلیت و جزئیت موضوع و محمول آن می‌پردازد و اقسام محتمل آن را چنین برمی‌شمرد: (۱) موضوع و محمول گزاره هر دو کلی باشند، مانند «انسان جاندار است»؛ (۲) موضوع و محمول گزاره هر دو جزئی باشند، مانند «زید این ایستاده است» یا «این ایستاده زید است»؛^۲ (۳) موضوع گزاره جزئی و محمول اش کلی باشد، مانند «زید انسان است»؛ (۴) موضوع گزاره کلی و محمول آن یک یا چند جزئی باشد، مانند «انسان زید است» و «انسان زید و عمرو و خالد است». فارابی می‌گوید که قسم (۱) در علوم (برهانی)، جدل، سفسطه، و بسیاری از صناعت‌های دیگر کاربرد دارد؛ قسم (۲) بسیار کم کاربرد است (به‌گونه‌ای که می‌توان آن را از بررسی‌های علمی کنار گذاشت)؛ قسم (۳) بیش‌تر در خطابه، شعر، و صناعت‌های عملی به‌کار می‌رود؛ قسم (۴) اگر محمول اش جزئی واحد باشد در تمثیل، و اگر جزئی‌های متعدّد باشد در استقرا به‌کار گرفته می‌شود، البته هنگامی که تمثیل و استقرا به قیاس بازگردانده شوند.^۳

۱. مانند: «کتاب» چهار حرف دارد، یا: معادل فارسی book «کتاب» است.

۲. «زید هو هذا القائم أو هذا القائم هو زید» (ایساجوجی، ۷۶). تعبیری که در برگردان فارسی این دو گزاره آمده بسیار عامیانه است، ولی معنای جمله فارابی را چنان به‌قوت و دقت بیان می‌کند که نگارنده این سطور را وامی‌دارد تا در این‌جا فخامت زبان خود را برخی [= قربانی] دقت کند. چرا چنین نکند هنگامی که فرزانه سخن‌سنج‌تری در متن فخیم‌تری چنین کرده است (نک: ارسطو، آرگانون، ترجمه دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، ۴۳۵، پاورقی‌های ۱ و ۲).

۳. این قید واپسین نیازمند اندکی توضیح است. استقرا، چنان‌که می‌دانیم حکمی است بر یک کلی به سبب حصول آن حکم در جزئیات آن کلی. برای نمونه، می‌گوییم: زید و عمرو و خالد که انسان‌اند آموزش‌پذیرند، پس انسان آموزش‌پذیر است. استقرا را به لحاظ صوری می‌توان به قیاس بازگرداند: ←

باری، فارابی از رهگذر تقسیم بالا توانست نشان دهد که دست‌کم یکی از اجزای گزاره‌های به‌کاربرنده در همهٔ دانش‌ها و فنون کَلّی است. اینک می‌افزاید که کَلّی یا مفرد است یا مرکب؛ کَلّی مفرد آن است که با لفظ مفرد بر آن دلالت می‌شود، و کَلّی مرکب آن که با لفظ مرکب. فارابی ادامه می‌دهد که کَلّی‌های مرکب بر دو قسم‌اند: آن‌هایی که ترکیب‌شان تقییدی است و آن‌هایی که خبری؛ و به هر روی، کَلّی‌های مرکب نیز به کَلّی‌های مفرد فروکاسته می‌شوند. حال اگر به این نکته نیز درنگ‌ریم که مهم‌ترین ترکیب تقییدی تعریف است و ترکیب خبری همان گزاره است، آن‌گاه دانسته می‌شود که بُن‌پارها و اجزای نهایی تعریف‌ها و قیاس‌های همهٔ دانش‌ها و فنون همین کَلّی‌های مفردند، یعنی: جنس، نوع، فصل، خاصه، و عرض.

بدین‌سان، فارابی موفق می‌شود که نقش بنیادین کَلّی‌های پنج‌گانه نسبت به کلّ منطق ارسطو، بل که نسبت به همهٔ دانش‌های نظری را نشان دهد. با این همه، از

→ انسان زید و عمرو و خالد است،

زید و عمرو و خالد آموزش‌پذیرند،

پس: انسان آموزش‌پذیر است.

چنان‌که دیده می‌شود، وقتی استقرا را به قیاس بازمی‌گردانیم، صغرای نمایان می‌گردد که معمول‌اش جزئی‌های متعدّدند. (حال اگر این جزئی‌های متعدّد جامع همهٔ افراد موضوع باشند، چنان‌که در استقرای تام، آن‌گاه این قیاس برهانی خواهد بود و نتیجه‌ای یقینی به دست خواهد داد، وگرنه نه.) و اما تمثیل، چنان‌که می‌دانیم، گسترانش [= تعمیم] حکمی است از یک جزئی به جزئی دیگر به سبب همانندی و مشابهتی که اندر میان آن دو برقرار است، مانند این‌که گفته شود: ملّانصرالدین مانند اینشتین انسان است، اینشتین نابغه است، پس ملّانصرالدین هم نابغه است. تمثیل را به لحاظ صوری می‌توان به قیاس بازگرداند، البته قیاسی که استقراگونه‌ای هم آن را معاضدت و پشتیبانی می‌کند:

ملّانصرالدین انسان است،

انسان نابغه است،

پس: ملّانصرالدین نابغه است.

کبرای این قیاس به این شیوه اثبات می‌شود:

انسان (برای مثال) اینشتین است،

اینشتین نابغه است،

انسان نابغه است.

استدلال بالا استقراگونه‌ای است که در آن به جای برشمردن افراد انسان، یکی از آن‌ها به‌عنوان نمونه و مثال یاد شده است. چنان‌که می‌بینیم، معمول مقدّمهٔ نخست این استدلال یک جزئی واحد است.

کاستی‌های تبیین فارابی این است که کارکرد تمهیدی کلی‌های پنج‌گانه را نسبت به آموزه‌های تقسیم و مقولات روشن نمی‌سازد.

۶. ابن سینا

ابن سینا در مدخل منطق نوشته‌های خویش کلی‌های پنج‌گانه فرفورئوس را برمی‌گیرد و، برخلاف فارابی، تلاشی برای ترفیق و آمیزش آن با حمل‌پذیرهای ارسطو نمی‌کند. و اما درباره کارکرد کلی‌های پنج‌گانه، ابن سینا دو دیدگاه دارد: یکی دیدگاه هم‌خوان با پیشینیان خود که با منطق‌نگاری نه‌بخشی هماهنگ است، و دیگری دیدگاه ویژه او که از پیامدهای منطق‌نگاری دوبخشی وی است.

۶.۱. کارکرد کلی‌های پنج‌گانه در منطق‌نگاری نه‌بخشی

منطق *الشفاء*، چنان که می‌دانیم، برجسته‌ترین نمودار منطق‌نگاری نه‌بخشی است. ابن سینا در این باره می‌گوید: «و چون این کتاب را برگشودم با منطق آغازیدم و خواستم که آن را به محاذات چینش کتاب‌های صاحب منطق [یعنی ارسطو] قرار دهم (الشفاء، المدخل، ۱۱). چینش کتاب‌های منطقی ارسطو، آن‌گونه که مسلمانان از سریانیان به ارث بردند، نه‌بخشی بود. بنابراین، آن‌چه ابن سینا در منطق *الشفاء* درباره کارکرد کلی‌های پنج‌گانه می‌گوید نشان‌گر کارکرد این آموزه در منطق‌نگاری نه‌بخشی است.

وی در منطق *الشفاء* کلی‌های پنج‌گانه را هم‌چون فرفورئوس درآمدی ضروری برای تعریف، تقسیم، و اثبات می‌داند؛ گرچه از مقولات، شاید از آن‌روی که مقولات را آموزه‌ای منطقی نمی‌داند (نک: *الشفاء*، المنطق، المقولات، ص ۵)، نامی به میان نمی‌آورد. وی در روشن‌داشت کارکرد تمهیدی کلی‌های پنج‌گانه می‌گوید: «و دانستی که لفظ‌های تک [= مفرد] از آن‌روی که کلی و جزئی و ذاتی و عرضی‌اند به پنج‌گونه منقسم می‌گردند. پس اینک باید بدانی که شناخت ویژگی‌های پنج‌گانه لفظ‌های تک برای شناخت لفظ‌های برهم‌نهاده [= مرکب]^۱ یاری‌رسان‌اند... و لفظ‌های برهم‌نهاده برپایه دانش منطق بر هم نهاده می‌شوند تا به‌گونه‌ای سودمند در پدیدآوردن تصدیق و تصوّر به کار آیند. و این پدیدآوردن با قیاس‌ها و حدّها و رسم‌ها به فرجام می‌رسد. و قیاس‌ها از مقدمه‌ها ساخته شده‌اند، چنان که خواهی دانست، و نیاز دارند که موضوع‌هاشان کلی

۱. لفظ مرکب دربرگیرنده «تعریف» و «گزاره» است، که اولی مرکب تقییدی است و دومی مرکب خبری.

باشند تا در دانش‌ها درآیند؛ و نیاز دارند که موضوع‌ها و محمول‌هاشان، در ذاتیت و عرضیت، بر نسی از نسبت‌های یادشده باشند تا در **برهان** درآیند. و **تقسیم** نیز یکی از راه‌های رساننده به آگاهی‌یافتن بر ناشناخته است. و تقسیم جداکننده آن است که اجناس را با فصل‌ها به انواع تقسیم می‌کند درحالی‌که ترتیب در آن محفوظ است، تا از یک درجه به درجه دیگری که پس از آن می‌آید شکافی رخ ننماید. و گاه نیز با خواص و اعراض است. پس شناخت این مفردهای پنج‌گانه برای قیاس‌ها سودبخش است. ولی سود آن‌ها در **حدّها** و **رسم‌ها** آشکارتر است: زیرا حدّها [برهم‌نهاده‌ای] از جنس‌ها و فصل‌هایند؛ و رسم‌ها [برهم‌نهاده‌ای] از جنس‌ها و خواص و اعراض؛ و [هر دو] در بیشتر موردها برای نوع‌هایند. پس پیش‌داشت [= تقدیم] شناخت این ویژگی‌های در پیوندنده [= لاحق] به لفظ‌های تک پیش‌از آغازیدن به شناخت برهم‌نهاده‌ها پیش‌داشتی بایسته [= ضروری] یا بایسته‌مانند است» (همان، ۳-۴).

سخن ابن‌سینا روشن، و بی‌نیاز از روشن‌داشت است. ولی دو نکته در آن سزاوار یادآوری است: (۱) تبیینی که بوعلی برای نیازمندی قیاس به کلی‌های پنج‌گانه به دست می‌دهد ناظر به قیاس در مقام کاربرد است: هرگاه در دانشی از قیاس بهره جوئیم، موضوع آن کلی و، از این‌رو، یکی از کلی‌های پنج‌گانه خواهد بود. ولی نباید از یاد برد که نگره قیاس به مثبت یک دستگاه صوری، چنان‌که پیش‌تر گفتم، هیچ وابستگی‌ای به کلی‌های پنج‌گانه ندارد. خود ابن‌سینا هم این نکته را به خوبی می‌دانسته و همواره پاس می‌داشته است. روشن‌ترین گواه این دعوی آن است که وی در باز نمود دستگاه‌مندان‌ای که از نگره قیاس در منطق *الشفاء* و دیگر کتاب‌های منطقی‌اش به دست می‌دهد، حدّها (اجزای سازنده مقدمه‌ها) را تنها با الف و ب و ج نشان می‌دهد، یعنی با قالب‌های میان‌تهی و نمادهای صوری محضی که هیچ معنایی ندارند، چه رسد به این که معنای جنسی، نوعی، فصلی، یا عرضی داشته باشند. (۲) شیخ می‌گوید که کلی‌های پنج‌گانه بیش‌از همه برای تعریف‌ها سودبخش‌اند. این، به رای من، پیش‌دید^۱ است از جابه‌جایی راهبردی و استراتژیکی که شیخ، چنان‌که خواهیم گفت، در نهج دوم منطق *الإشارات* به عمل آورده است.

1. an anticipate.

۶.۲. کارکرد کلی‌های پنج‌گانه در منطق‌نگاری دوبخشی

آیا آموزه کلی‌های پنج‌گانه در منطق‌ال‌اشارات نیز همان نقش و کارکردی را دارد که در ایساگوگه، و منطق‌الشفاء؟ آن چه ما را به پاسخ این پرسش رهنمون می‌شود جابه‌جایی راهبردی کلی‌های پنج‌گانه در منطق‌ال‌اشارات است. بوعلی کلی‌های پنج‌گانه را از نهج نخست که مدخل منطق‌ال‌اشارات است برداشته و به‌همراه تعریف و پیش‌از آن در نهج دوم گنجانده است. می‌سزد پرسید که چرا؟ این پرسش مهمی است که، تا جایی که آگاهی نگارنده دامن می‌گسترده، هیچ یک از شارحان و حاشیه‌نویسان‌ال‌اشارات آن را پیش‌نکشیده‌اند و، به‌طریق اولی، پاسخی بدان نداده‌اند. برای نخستین بار جستار پیش‌روی است که آن را پیش‌می‌نهد و می‌کوشد تا پاسخی سنجیده به آن بدهد.

به رای من، ابن‌سینا با این کار می‌خواهد نشان دهد که در دستگاه منطقی‌ال‌اشارات کلی‌های پنج‌گانه تنها می‌توانند درآمدی به نگره تعریف باشند، چراکه او در این کتاب مقولات را کنار نهاده؛ به تقسیم مستقلانه پرداخته؛ برهان به سبب‌گرایش‌صوری پررنگی که ابن‌سینا در منطق‌ال‌اشارات دارد قلمرو بسیار کوچکی از کتاب را در بر گرفته، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت بوعلی از روی استطراد به آن پرداخته است؛ سفسطه هم گذشته از این که مانند برهان بخش نحیفی از منطق‌ال‌اشارات را به خود ویژگی‌زده است، در بازنمود آموزه‌اش (مغالطه‌های سیزده‌گانه) هیچ نیازی به کلی‌های پنج‌گانه ندارد، یعنی شناخت مغالطه‌های سیزده‌گانه مستقل است از شناخت کلی‌های پنج‌گانه؛ و اما از جدل و شعر و خطابه هم که به‌هیچ‌روی نشانی در منطق‌ال‌اشارات نیست. بنابراین، آن چه برجای می‌ماند تعریف و قیاس است. ولی قیاس هم، چنان‌که پیش‌تر گفتیم، به‌خودی‌خود و در مقام صورت نیازی به کلی‌های پنج‌گانه ندارد. پس در منطق‌ال‌اشارات تنها تعریف است که نیازمند آموزه کلی‌های پنج‌گانه است و از همین‌رو است که ابن‌سینا این آموزه را از مدخل منطق‌ال‌اشارات به آغاز نهج دوم منتقل کرده است. چه، اگر در مدخل می‌ماند این گمان را پدید می‌آورد که در منطق‌ال‌اشارات هم کلی‌های پنج‌گانه درآمدی به همه آموزه‌های منطقی است، درحالی که چنین نیست.

۶.۳. اعتراضات و پاسخ‌ها

پاره‌ای از نکته‌های بالا پرسش‌خیز و اعتراض‌انگیز می‌نمایند: یکم - ممکن است گفته شود که نویسندگان برای اثبات این مدعا که «آموزه کلی‌های پنج‌گانه در منطق‌ال‌اشارات

تنها درآمدی به منطق تعریف است» بر این امر بنیاد کرده است که «بوعلی کلی‌های پنج‌گانه را از نهج نخست برداشته و به‌همراه تعریف و پیش‌از آن در نهج دوم گنجانده است»، ولی این دلیل برای اثبات آن مدعا بسنده نیست. دوم - اگر گنجانده‌شدن کلی‌های پنج‌گانه در نهج دوم دلیل است بر این که آن‌ها درآمدی به منطق تعریف‌اند، پس چرا مباحثی چون ذاتی، عرضی، و گفته‌شونده در پاسخ چیستی (المقول فی جواب ماهو)، که همچون کلی‌های پنج‌گانه پیش‌زمینه فهم منطق تعریف‌اند، در نهج دوم گنجانده نشده‌اند؟ سوم - برای اثبات مدعا چرا تنها به منطق *الإشارات* بسنده شده و دیگر منطق‌نوشته‌های ابن‌سینا و اکاوی نگردیده‌اند؟

در پاسخ به اعتراض نخست، یادکرد این نکته بایسته می‌نماید که نگارنده این سطور هرگز بر «گنجانده شدن کلی‌های پنج‌گانه در نهج دوم» به‌مثابت یک دلیل - خواه بسنده، خواه نابسنده - تکیه نکرده است. دلیل آوردن از آن بافتار داوری و مقام عرضه است، درحالی که این مطلب در بافتار گردآوری و مقام کشف گفته شده است. جابه‌جایی کلی‌های پنج‌گانه از نهج نخست به نهج دوم برای نویسنده هم مسئله‌خیز بوده است و هم فرضیه‌ساز: «چرا ابن‌سینا این جابه‌جایی را صورت داده است؟ شاید از این‌روی که آموزه کلی‌های پنج‌گانه در منطق *الإشارات* تنها درآمدی به منطق تعریف است!» تا بدین‌جا هرچه هست، در مقام کشف و شکار است؛ آن‌چه پس‌از این آمده دلیلی است که می‌کوشد تا در مقام عرضه و داوری مدعا را به کرسی اثبات بنشاند.

نکته بالا تا اندازه‌ای اعتراض دوم را هم پاسخ می‌گوید: «گنجانده‌شدن کلی‌های پنج‌گانه در نهج دوم» دلیل ما نیست تا «گنجانده‌شدن مباحثی چون ذاتی، عرضی، و... در نهج دوم» آن را فروشکند. وانگهی، مباحثی چون، محمول، مفرد و مرکب، کلی و جزئی، ذاتی و عرضی، گفته‌شونده در پاسخ به کدامی و چیستی، که در نهج نخست آمده‌اند، به رای ما، پیش‌زمینه فهم خود منطق تعریف نیستند، بل که پیش‌زمینه فهم کلی‌های پنج‌گانه‌اند. چراکه محمول تقسیم می‌شود به مفرد و مرکب؛ محمول مفرد (از دید ارسطوئیان) تقسیم می‌شود به کلی و جزئی؛ محمول مفرد کلی تقسیم می‌شود به ذاتی و عرضی؛ محمول مفرد کلی ذاتی تقسیم می‌شود به گفته‌شونده در پاسخ چیستی و گفته‌ناشونده در پاسخ چیستی. دومی همان فصل است، و اولی تقسیم می‌شود به «آن که بر سبیل شرکت مطلق است»، و «آن که بر سبیل خصوصیت مطلق است»، و «آن که بر هر دو گونه است». اولی جنس است، و دومی و سومی (با تفاوت در اعتبار)

نوع اند. و اما محمول مفرد کلی عرضی هم تقسیم می‌شود به آن که ویژه یک نوع است و آن که میان چند نوع مشترک است؛ اولی خاصه نام دارد و دومی عرض عام. بنابراین، در منطق *الإشارات* مباحث یا شده مدخل کلی‌های پنج‌گانه‌اند هم‌چنان که کلی‌های پنج‌گانه مدخل منطق تعریف. حال این که هریک در کدام نهج جای گرفته‌اند دلیل ما بر این مدعا نیست؛ ولی این که بوعلی در منطق *الإشارات*، برخلاف منطق نوشته‌های دیگران و دیگر منطق نوشته‌های خود، کلی‌های پنج‌گانه را از پیش‌زمینه‌های جدا می‌سازد و با منطق تعریف یک کاسه می‌کند *سرنخ ما برای شکار این فرضیه* بوده است که کلی‌های پنج‌گانه در این اثر دیگر مدخل کلّ منطق نیستند بل که تنها مدخل منطق تعریف‌اند. و اما اعتراض سوم با توجه به مدعای ما فروگشوده می‌شود. مدعای ما این است که در منطق *دوبخشی* کلی‌های پنج‌گانه به مدخل منطق تعریف تغییر کارکرد داده‌اند. روشن است که در میان آن دسته از نوشته‌های منطقی ابن‌سینا که به کمال در دسترس ما هستند تنها منطق *الإشارات* نمودار و سرآغاز منطق *دوبخشی* است.

۷. نتیجه

ارسطو در *جایگاه‌ها* آموزه حمل‌پذیرها را، که ریشه در آکادمی افلاطون و تلاش‌های سقراط برای تعریف مفاهیم اخلاقی دارد، پیش می‌نهد تا هم نظریه‌ای باشد درباره صورت گزاره‌ها و استدلال‌های جدلی و هم سامان‌بخش اصول راهبرد مناظره یا، به تعبیر او، *topoi*/مواضع/جایگاه‌ها. فروریوس، اما، حمل‌پذیرهای ارسطو را به کلی‌های پنج‌گانه دگرگون می‌سازد و آن‌ها را به‌مثابت پیش‌زمینه‌هایی ضروری و/یا سودمند برای فهم کلّ منطق ارسطو پیش می‌نهد. در دوره اسلامی، فارابی با تلفیق حمل‌پذیرهای ارسطو و کلی‌های پنج‌گانه فروریوس فهرست سومی را پیش می‌نهد که برخاسته از اصل روش‌شناختی فارابی، یعنی جمع‌گرایی، است. او در مقام تبیین کارکرد کلی‌های پنج‌گانه نیز با چنین نگاهی به این دیدگاه می‌رسد که بُن‌پارها و اجزای نهایی تعریف‌ها و قیاس‌های همه دانش‌ها و فنون همین پنج کلی‌اند. ابن‌سینا در مدخل منطق نوشته‌های خویش کلی‌های پنج‌گانه فروریوس را برمی‌گیرد و، برخلاف فارابی، تلاشی برای تلفیق و آمیزش آن با حمل‌پذیرهای ارسطو نمی‌کند. او درباره کارکرد کلی‌های پنج‌گانه دو دیدگاه دارد: یکی در چارچوب منطق‌نگاری *دوبخشی*، که برپایه آن، کلی‌های پنج‌گانه را پیش‌نیاز فهم تعریف، تقسیم، و اثبات می‌داند؛ و دیگر در چارچوب منطق‌نگاری

دوبخشی، که برطبق آن، کلی‌های پنج‌گانه را تنها پیش‌نیاز فهم تعریف می‌شمارد. این خط‌سیر به‌خوبی روند دگردیسی کلی‌های پنج‌گانه را نمایان می‌سازد و از این رهگذر بر گوشه‌ای از تاریخ منطق دوره اسلامی پرتو می‌افکند.

فهرست منابع

۱. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، *الإشارات و التنبيهات*، مع الشرح لنصیرالدین الطوسی و شرح الشرح لقطب‌الدین الرازی، سه جلدی، نشر البلاغة، قم، ۱۳۸۳.
۲. _____، *الشفاء: المنطق: المدخل*، تصدیر الدكتور طه حسین باشا، مراجعة الدكتور ابراهیم مدکور، تحقیق الأب قنواتی، محمود الخضیری، فؤاد الإهوانی، منشورات ذوی القربی، قم، ۱۴۲۸ق.
۳. _____، *الشفاء: المنطق: المقولات*، راجعه و قدم له الدكتور ابراهیم مدکور، تحقیق الأب قنواتی، محمود محمد الخضیری، أحمد فؤاد الإهوانی، سعید زاید، منشورات ذوی القربی، قم، ۱۴۲۸ق.
۴. _____، *الشفاء: المنطق: الجدل*، راجعه و قدم له الدكتور ابراهیم مدکور، تحقیق أبوالاعلا عفیفی، منشورات ذوی القربی، قم، ۱۴۲۸ق.
۵. ادیب سلطانی میرشمس‌الدین ← *ارسطو، منطق (أرگانون)*.
۶. ارسطو، *منطق ارسطو (أرگانون)*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۸.
۷. _____، *متافیزیک*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۶.
۸. فارابی، کتاب الحروف، تحقیق و تقدیم و تعلیق محسن مهدی، دار المشرق، بیروت، ۱۹۸۶.
۹. _____، *التوطئة، در: المنطق عند الفارابی*، تحقیق و تقدیم و تعلیق رفیق العجم، الجزء الأول، دار المشرق، بیروت، ۱۹۸۶.
۱۰. _____، *الفصول الخمسة، در: المنطق عند الفارابی*، تحقیق و تقدیم و تعلیق رفیق العجم، الجزء الأول، دار المشرق، بیروت، ۱۹۸۶.
۱۱. _____، *ایساغوجی، در: المنطق عند الفارابی*، تحقیق و تقدیم و تعلیق رفیق العجم، الجزء الأول، دار المشرق، بیروت، ۱۹۸۶.
۱۲. _____، *الألفاظ المستعملة فی المنطق*، تحقیق و تقدیم و تعلیق محسن مهدی، انتشارات الزهراء، تهران، ۱۴۰۴ق.

۱۳. فروریوس،/یساغوجی، ترجمه ابوعثمان دمشقی، در: منطقاًرسطو، الجزء الثالث، حقه و قدم له عبدالرحمن البدوی، دارالقلم، بیروت، ۱۹۸۰.
۱۴. مهدی، محسن ← فارابی، کتاب الحروف.

15. Barnes → Porphyry
16. Duthie, G. D. 'Logic of Terms', *The Philosophical Quarterly*, Vol. 24, No. 94, 1974, pp. 37-51.
17. Fakhry, M., Fārābī, *Founder of Islamic Neoplatonism: His Life, Works and Influence*, Oneworld Publications, Oxford, 2002.
18. Guthrie, W. K. C., *A History of Greek Philosophy Volume V: The Later Plato And the Academy*, Cambridge University Press, 1978.
19. Kneale, W. & M. Kneale, *Development of Logic*, Clarendon Press, Oxford, 1978.
20. Łukasiewicz, J., *Aristotle's Syllogistic from the Standpoint of the Modern Formal Logic*, Clarendon Press, Oxford, 1957.
21. Porphyry, *Introduction*, translated, with a commentary by Jonathan Barnes, Clarendon Press, Oxford, 2003.
22. Ross, S. D., *Aristotle*, with an Introduction by John L. Ackrill, Routledge, reprinted, 2004.
23. Smith, R., *Aristotle: Topics: Books I and VIII with Excerpts from Related Texts: Translated with a Commentary*, Clarendon Press, Oxford, 1997.
24. Sommers, F. 'The Calculus of Terms', *Mind*, New Series, Vol. 79, No. 313, 1970, pp. 1-39.
25. Thom, P. 'Aristotle's Syllogistic', *Notre Dame Journal of Formal Logic*, Vol. XX, No. 4, 1979, pp. 751-759.